

مَنْزِلُ وَمَهْجَرِ أَبِ

ویژه‌نامه پاسداشت

شهید سید محمدعلی رحیمی

آبشار بی‌قرار
طاعون سیاه در جهان اسلام
زبان آفتاب
جور هندوستان
خاک پاشی بر آفتاب



خاک پاشی بر آفتاب

تلاش مذبوحانه جبهه مستکبرین

پاکستان.

با توجه به تجربیاتی که در هند به دست آورده بود، به عنوان رایزن فرهنگی، در خانه فرهنگ ایران در شهر مولتان پاکستان مشغول به کار شد و در مدت کوتاهی آن جا را تبدیل به کانون فعالی نمود که مورد علاقه همه مردم و مسلمانان و علاقه مندان فرهنگ اسلام و ندای انقلاب بود. علمای شیعه و سنی، نمایندگان مجلس پاکستان، اساتید دانشگاه و دانشجویان و شعرای دوستاندار زبان فارسی، همگی با او ارتباط گرم و صمیمانه ای داشتند. و این چیزی نبود که نظام سلطه تحمل آن را داشته باشد. پیامبران انقلاب اسلامی در نقاط مختلف دنیا مورد بغض و کینه مستکبرین عالم هستند، پاسخ این حامیان دروغین آزادی و حقوق بشر، در برابر ندای حق طلبانه و عالمانه و در برابر سلاح قلم و منطق انقلاب اسلامی، خشونت است و سانسور و گلوله. و این گونه بود که مولتان، عروجگاه سرخ سید محمدعلی رحیمی شد و در ظهر روز دوم اسفندماه ۱۳۷۵ در دفتر کارش، به دست جنایتکاران «سپاه صحابه»، تروریست های تربیت شده سرویس های اطلاعاتی آمریکا و اروپا، بعد از عمری مجاهدت و تلاش، به شهادت رسید و با پیکری غرق در خون، به محضر پروردگار عالم شتافت.

شهید رحیمی، اولین و آخرین پیامبر گلگون کفن انقلاب اسلامی نیست و نخواهد بود، شهید صادق گنجی، شهید حجت الاسلام و المسلمین ابراهیم انصاری، شهید رکن آبادی، طلبه شهید سید محمد حسین نواب و... همگی با شهادت خود، حقانیت این راه را به اثبات رسانیدند، راهی که در آینده ای نه چندان دور، بشریت به پیمودن آن افتخار خواهد کرد و چه والا مقام خواهند بود در آن روز، هموار کنندگان به خون خفته این راه که «السابقون السابقون»، اولئک المقربون.»

شهادی فرهنگی انقلاب اسلامی ایران در خارج از کشور، روشنی بخش مسیر حرکت اند تا انقلابیون به روزمرگی کشیده نشوند، آفت بزرگی که سید آسمانی شهیدان اهل قلم زنهارمان داده بود از آن.

راه، روشن و نورانیست فقط باید چشم گشود، چشم هایی که مدتیست در برخی سفارتخانه ها و

رایزنی های فرهنگی وابسته به انقلاب اسلامی در خارج از کشور، بر اثر روزمرگی، به حالت بسته و یا نیمه باز در آمده است.

چشم ها را باید شست جور دیگر باید دید

«ما از اول گفتیم می خواهیم انقلابمان را صادر کنیم. صدورانقلاب به لشکرکشی نیست بلکه می خواهیم حرفمان را به دنیا بزنیم که یکی از آن مراکز، وزارت امور خارجه است که باید مسائل ایران و اسلام و گرفتاری هایی که ایران از شرق و غرب داشته است را به دنیا برساند و به دنیا بگوید که می خواهیم این گونه عمل کنیم». (امام خمینی، ۱۱/۸/۶۴)

اسارت نظام های شیطانی و مستکبرین عالم، پیامبران جبهه مستضعفین در برابر جبهه مستکبرین که به آموزه های مکتب رهایی بخش اسلام ایمان داشتند: «و نرید ان نم ن علی الذین السضعفوی الارض و ن جعلهم ائمه و ن جعلهم الوارثین»

پس کمر همت بستند برای انجام این رسالت بزرگ، هجرت به اقصی نقاط عالم، هجرتی مقدس برای رساندن آب حیات به کام جان های تشنه میلیون ها مسلمان و غیرمسلمان و محمدعلی رحیمی، یکی از این پیامبران است که بعد از گذشت ۲۰ سال هنوز هم خاک آفریقا، هند، افغانستان و بالاخره پاکستان، اثر قدم های خستگی ناپذیر و دردمند او را در جان خود حفظ کرده، مردی که از حسین علیه السلام برای جان های مشتاق مستضعفین می گفت «**حادثه خونین کربلا، صحنه روشنی از مبارزه دو مکتب فکری و عقیدتی است که شعله های فروزان آن در طول تاریخ پرماجرای بشریت، از دورترین روزگار گرفته تا به امروز هرگز خاموش نخواهد شد. آری امام حسین علیه السلام هرگز فراموش نمی شود. او در راه حق و صداقت و آزادی، در راه خدا و اسلام، در راه نجات انسانها و احیای ارزش های مردمی، شربت شهادت نوشید و تا آخرین لحظه ای که می رفت روح ملکوتی اش به خدا پیوندد، خطاب به همه نسلها، در همه عصرها، فریاد برآورد: آیا کسی هست که مرا یاری کند؟**»

در افغانستان از هیچ تلاشی دریغ نداشت، چه تلاش برای جاده سازی، چه کمک به تأسیس مدرسه برای کودکان مظلوم و بی دفاع استان «سرپل» و چه تلاش جهت راه اندازی مراکز اسلامی در «مزارشریف» و «هزاره جات»، سراپا عشق بود و شعور، عشقی که از همان نوجوانی، چون نهالی مقدس در وجودش ریشه دوآند بود، نهالی که در پاکستان، دیگر به درختی تنومند و پرثمر تبدیل شده بود.

سید محمد علی رحیمی، متولد تیرماه ۱۳۳۶ شهر اهواز، در همان سنین کودکی به دلیل شغل پدر ساکن تهران شد.

از نوجوانی فعالیت های فرهنگی-انقلابی خود را آغاز نمود و پس از پیروزی انقلاب در مراکز کمیته انقلاب اسلامی، کانون بعثت، وزارت ارشاد و سپاه پاسداران به فعالیت پرداخت و نهایتاً در سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی مشغول به کار شد.

او، رنج دوری از وطن و نبود امکانات را به جان خرید و ۸ سال در گرمای شرجی و طاقت فرسای هند با حداقل امکانات، به همراه همسر صبور و مقاوم و سه فرزندش، به سربرد؛ اما ذره ای از احساس تکلیف و تلاش او برای انتقال پیام انقلاب و اسلام، کاسته نشد.

تابستان ۱۳۷۴ آغاز فصل جدیدی در زندگی پر بار او بود و هم آغاز فصل جدیدی در زندگی مردم مولتان، در کشور

زمستان سال ۵۷ شمسی را می توان سرآغاز تحول بزرگی در زندگی فردی و اجتماعی انسان معاصر دانست، آغازی از یک جغرافیای محدود با پیامی جهانی و نامحدود.

آغازی که با وقوع انقلاب در ایران رقم خورد و نه تنها مناطق اطراف خود که کل جهان را متلاطم نمود و تاریخ را به دو قسمت قبل و بعد از خود تقسیم کرد. انقلابی که داعیه ای جهانی داشت و مبانی عقیدتی و ایدئولوژیک خود را، فراتر از مرزهای کشورها می دانست: انقلاب اسلامی و همه اسرار آغاز و انجام این تحول جهانی، در همین یک کلمه نهفته است، اسلام.

یگانه مکتب جامع توحیدی تحریف نشده که روح و محتوای انقلاب ایران، از آن نشئت می گیرد.

رهبر انقلاب اسلامی که خود اسلام شناسی بزرگ است، در تبیین ماهیت جهانی اسلام می گوید: «اسلام برای یک کشور، برای چند کشور، برای یک طایفه، حتی برای مسلمین نیست. اسلام برای بشر آمده است. خطاب های اسلام «یا ایها الناس» است. گاهی «یا ایها المؤمنون» و یا «یا ایها الناس» است. و همه بشر را اسلام می خواهد زیر پوشش عدل خودش قرار بدهد»

او، مبارزه مستضعفان در برابر مستکبران را یک آرمان قرآنی و ادامه راه انبیای الهی دانسته و با بیان اینکه نهضت انبیاء برای یک محل نبوده بلکه مخاطب دعوت شان، تمام بشریت است، می گوید: «**خداوند را سپاس که اراده فرمود منت بر مستضعفین بگذارد علیه مستکبرین، و زمین را از لوث مستکبرین پاک کند و مستضعفین را به حکومت زمین برساند.**

اسلام برای همین معناست که مستکبرین در زمین نباشد و نتوانند مستکبرین، مستضعفین را استعمار و استثمار کنند. ما از تعالیم عالییه قرآن و آنچه از اسلام و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه مسلمین علیهم السلام و سایر انبیا به دست آوردیم آن است که مستضعفین با هم مجتمع شوند و بر مستکبرین توره (انقلاب) کنند و نگذارند حقوق آنها را ببرند. چنانچه در طول تاریخ انبیا با مستضعفین بپاخاستند، و با مستکبرین مبارزه کردند و آنها را شکست دادند»

صف بندی جدیدی در عالم شکل گرفت، مستضعفین جهان در برابر مستکبرین جهان.

مستضعف، کسی که ضعیف نگه داشته شده، نه فقط مادی و معیشتی که هم مادی هم معنوی، هم معیشتی هم عقیدتی، چه بسیار مرفهینی که در حقیقت فقر عقیدتی به سر می برند.

انقلاب اسلامی می بایست به اقصی نقاط عالم صادر می شد و پیامبران این نهضت جدید با روح تشنه بشریت سر و کار داشتند، پیامبران نور، ایمان، عدالت، استقلال، شرف و در یک کلمه آزادی بشر از چنگال

دستنویشته شهید رحیمی

گزارش سفر افغانستان

۷۳/۵/۳۱ ساعت ۷ عصر
نشست مجدد با آقای استاد شفق مسئول نمایندگی جنبش در تهران.
طی نشستی که هیئت با آقای استاد شفق داشت مطالب زیر بترتیب عنوان شد.

۱- در آغاز آقای شفق بار دیگر از همکاری و مساعدت های ج.ا.ا تشکر کرد و ابراز داشت که شاید خیلی از کشورهای اسلامی با ما همکاری داشته باشند لیکن ج.ا.ا امید و ماوای ماست.

۲- در خصوص راه و راه سازی از مزار شریف به استان هزاره جات (بامیان) صحبت شد و قرار شد توسط مهندسین مشاور فعالیت ها شروع شود و تمام ماشین ها و ادوات سنگین که به علل نقص فنی در گوشه های خیابان ها بلاتکلیف مانده است، جمع آوری شود و راه اندازی گردند. ستاد پشتیبانی افغانستان مسئولیت راه اندازی و جاده سازی را برعهده گرفت.

۳- آقای شفق در خصوص مسائل آموزشی مطالبی عنوان نموده و ابراز داشت. ما هم اینک حتی یک اتاق برای آموزش فرزندانمان نداریم حتی در منطقه ای که حدود حداقل بیست هزار خانوار شیعه زندگی می کنند (سرپل مرکز استان سرپل) برای فرزندان شیعه ی پنج میلیون افغانی معادل با دو هزار دلار از کنسول گری درخواست نمودیم که متأسفانه تا کنون پاسخ مثبتی نشنیده ایم که مدرسه ای برای فرزندانمان بنا کنیم. و فرانسوی ها آمده اند و می خواهند با بودجه ای بیست میلیون افغانی مدرسه ای را در جهت اهداف خودشان بنا کنند که ما از این قضیه متأثریم.

بدنبال صحبت ایشان، حقیر عنوان نمودم که با بودجه ی مطرح شده ی ۲۰۰۰ دلار ما مسئولیت ساخت مدرسه ی ایشان را برعهده می گیریم و سالانه نیز مبلغ دویست دلار جهت معلمین درخواست نمودند که آنها را هم گفتم سعی میکنیم تأمین نماییم لیکن همیاری و همکاری خود مردم محل ضروری است. قرار شد فردا از محل و زمین، بازدید بعمل آوریم و ان شاءالله در صورت مناسب بودن شرایط کلنگ ساخت مدرسه را بنزیم. و ایشان گفتند تا فردا پاسخ را و نتیجه ی کار را با مشورت دوستانشان به ما خواهند داد.

۴- در خصوص ساخت مراکز اسلامی در افغانستان همان گونه که پیش بینی می شد منطقه ای را عنوان نمودند که عبارت بود از هزاره جات، کابل و مزار شریف که ما عنوان داشتیم بغیر از کابل که هم اینک جنگ است، در دو منطقه ی دیگران شالله مراکز اسلامی را بنا خواهیم نمود و در این رابطه نیز ضوابط مراکز اسلامی را برایشان توضیحاتی دادم. لیکن در خصوص ساخت مراکز اسلامی در مزار شریف دو راه را مورد بررسی قرار دادیم. یکی اینکه از طریق دولتی عمل نماییم و با ژنرال مسئله را مطرح نماییم که به پروتکل دولتی نیاز بود و عملاً این راه به سادگی قابل اجرا نبود و راه دوم اینکه در پوشش حزب وحدت اسلامی مرکزی بنا نماییم و حزب وحدت اسلامی گرداننده ی این مرکز باشد و ما نیز نظارت و خط دهنده باشیم.

۷۳/۵/۳۱
نشست مجدد با آقای استاد شفق مسئول نمایندگی جنبش در تهران.
طی نشستی که هیئت با آقای استاد شفق داشت مطالب زیر بترتیب عنوان شد.
۱- در آغاز آقای شفق بار دیگر از همکاری و مساعدت های ج.ا.ا تشکر کرد و ابراز داشت که شاید خیلی از کشورهای اسلامی با ما همکاری داشته باشند لیکن ج.ا.ا امید و ماوای ماست.
۲- در خصوص راه و راه سازی از مزار شریف به استان هزاره جات (بامیان) صحبت شد و قرار شد توسط مهندسین مشاور فعالیت ها شروع شود و تمام ماشین ها و ادوات سنگین که به علل نقص فنی در گوشه های خیابان ها بلاتکلیف مانده است، جمع آوری شود و راه اندازی گردند. ستاد پشتیبانی افغانستان مسئولیت راه اندازی و جاده سازی را برعهده گرفت.
۳- آقای شفق در خصوص مسائل آموزشی مطالبی عنوان نموده و ابراز داشت. ما هم اینک حتی یک اتاق برای آموزش فرزندانمان نداریم حتی در منطقه ای که حدود حداقل بیست هزار خانوار شیعه زندگی می کنند (سرپل مرکز استان سرپل) برای فرزندان شیعه ی پنج میلیون افغانی معادل با دو هزار دلار از کنسول گری درخواست نمودیم که متأسفانه تا کنون پاسخ مثبتی نشنیده ایم که مدرسه ای برای فرزندانمان بنا کنیم. و فرانسوی ها آمده اند و می خواهند با بودجه ای بیست میلیون افغانی مدرسه ای را در جهت اهداف خودشان بنا کنند که ما از این قضیه متأثریم.
بدنبال صحبت ایشان، حقیر عنوان نمودم که با بودجه ی مطرح شده ی ۲۰۰۰ دلار ما مسئولیت ساخت مدرسه ی ایشان را برعهده می گیریم و سالانه نیز مبلغ دویست دلار جهت معلمین درخواست نمودند که آنها را هم گفتم سعی میکنیم تأمین نماییم لیکن همیاری و همکاری خود مردم محل ضروری است. قرار شد فردا از محل و زمین، بازدید بعمل آوریم و ان شاءالله در صورت مناسب بودن شرایط کلنگ ساخت مدرسه را بنزیم. و ایشان گفتند تا فردا پاسخ را و نتیجه ی کار را با مشورت دوستانشان به ما خواهند داد.
۴- در خصوص ساخت مراکز اسلامی در افغانستان همان گونه که پیش بینی می شد منطقه ای را عنوان نمودند که عبارت بود از هزاره جات، کابل و مزار شریف که ما عنوان داشتیم بغیر از کابل که هم اینک جنگ است، در دو منطقه ی دیگران شالله مراکز اسلامی را بنا خواهیم نمود و در این رابطه نیز ضوابط مراکز اسلامی را برایشان توضیحاتی دادم. لیکن در خصوص ساخت مراکز اسلامی در مزار شریف دو راه را مورد بررسی قرار دادیم. یکی اینکه از طریق دولتی عمل نماییم و با ژنرال مسئله را مطرح نماییم که به پروتکل دولتی نیاز بود و عملاً این راه به سادگی قابل اجرا نبود و راه دوم اینکه در پوشش حزب وحدت اسلامی مرکزی بنا نماییم و حزب وحدت اسلامی گرداننده ی این مرکز باشد و ما نیز نظارت و خط دهنده باشیم.

آبشار بی‌قرار

گفتاری از حجت الاسلام پناهیان در یادواره شهید رحیمی، اسفند ۹۴

نفر شیعه برای هندوستان فرمودند. این شهید بزرگوار هشت سال در آنجا خدمت کرده. من از عزیزان سازمان تبلیغات و حوزه هنری تقاضا دارم که این تجربیات و این خاطرات را بیشتر اهمیت بدهند. ما الگوهایی که نشان دهنده چگونگی فعالیت در جهان باشند، به ویژه فعالیت فرهنگی بسیار کم داریم. بگذارید ذهن بسته جوانان انقلابی و عناصر فرهنگی ما مقداری باز بشود. چرا این شهید بزرگوار بعد از هشت سال که در هند بودند می‌آیند در پاکستان در مولتان غوغایی به پا می‌کنند؟ کسی که تا آخر شب‌ها در خانه فرهنگ در مولتان فعال بوده و زمان برای فعالیت نمی‌شناخت. باید از این جزئیات خبر داشته باشیم. چقدر روحیه این فرد لطیف می‌شود که در خانه وقتی موضوع اباعبدالله علیه السلام و کربلا به میان می‌آید جلوی اشک خودش را نمی‌گیرد. بعد در میان جمع، ارتباطش با برادران اهل سنت بهتر از برادران شیعه هست. اهل وحدت بود ولی وحدت‌گرایی او در بین مسلمانان معنایش این نبود که نسبت به احساسات مذهبی خودش سرد باشد. بنده تقاضا دارم این شهید بزرگوار را به عنوان یک الگو در نظر بگیریم. چیزی حدود ۲۰ سال پیش، از همه ماها جلوتر بود و دشمن هم، دشمنی که این روزها در منطقه این قدر قداره‌بندی و جنایت می‌کند، زودتر از همه ایشان را پیدا کرد و به شهادت رساند.

■ جهانی بودن

این جهانی بودن ما را از خمودی بیرون می‌آورد. بعد از ۳۷ سال از انقلاب اسلامی، از افول تمدن غرب، از رجد جنایت‌های غرب، این زشت است که کسی در حد و اندازه‌های مسئولین سیاسی جمهوری اسلامی از سخنانشان بوی گرایش به تمدن غرب استشمام بشود. جهانی بودن یکی از نیازهای زمانه ماست. حدود ۱۰ سال پیش وقتی در پاکستان بودم، دیدم این قدر با جزئیات، مسائل سیاسی ما را پیگیری می‌کنند که وقتی روی جلد مجله‌شان شعارهای بسیار تند علیه برخی کسانی که در انتخابات اخیر رای اول را آوردند، دیدم تعجب کردم. گفتم: شما با ایشان چه کار دارید؟ می‌گفتند: ما فاصله ایشان با خط امام و رهبری را می‌دانیم. من واقعا از نظر اطلاعات درباره کشور خودمان در مقابل آن‌ها کم می‌آوردم.

■ اجر مضاعف

شهید رحیمی یک الگو است. یک انقلابی است. یک فعال فرهنگی در جهان اسلام است و در جهان اسلام هم به شهادت می‌رسد و این، خیلی کار را زیبا می‌کند، شهادتی با اجر مضاعف. من به خانواده محترم این شهید تبریک می‌گویم. آن رنج‌هایی که این شهید بزرگوار همراه با خانواده تحمل فرمودند واقعا ستودنی است. از یکی از اعضای محترم این خانواده شنیدم که همسر آن بزرگوار به زبان اردو مسلط هستند. گفتم: بعد از شهادت این

را که می‌گفتم آن‌ها تعجب می‌کردند و می‌گفتند شما عجب ملت مقاومی در برابر این توطئه استعمار جهانی هستید. واقعا وضع غربی‌ها به افتضاح رسیده در اینکه چه می‌خواستند بکنند و به کدام نقطه رسیدند.

اینکه از آفریقا خبر داشته باشیم خیلی لازم است. من به ۹ کشور آفریقایی سفر کردم. به یکی از اعضای برجسته وزارت خارجه که کارشناس و روحانی بود و به زبان خارجه هم تسلط داشت گفتم: برداشت من از آفریقا این است که آفریقا را می‌شود با موسیقی تسخیر کرد. ایشان خیلی تأیید کردند. به ایشان عرض کردم چرا روضه‌ها و نوحه‌های امام حسین علیه السلام، یعنی موسیقی معنوی ولایی ما به آفریقا صادر نشده؟ چون موسیقی در زندگی مردم آنجا تأثیر زیادی دارد. ایشان گفت: بله همین طور است و آفریقا واقعا با موسیقی انس دارد اتفاقاً مسیحی‌ها این را متوجه شده‌اند و به همان روشی که ما برای اباعبدالله علیه السلام عزاداری می‌کنیم، بسیاری از کشیش‌ها به همان شیوه؛ آهنگین، ریتمیک و با موسیقی سعی می‌کنند افراد کشورهای مختلف را تحت تأثیر قرار دهند.

■ ۲۰ سال جلوتر

الان در حوزه هنری سازمان تبلیغات؛ اتاق آفریقا کجاست؟ اتاق قسمت‌های دیگرش کجاست؟ به من فرمایید جایی به نام سازمان فرهنگ و ارتباطات داریم که اگر من درباره ویژگی دوم شهید رحیمی مطلبی را عرض بکنم شاید پاسخ فرمایش شما را ان‌شالله بدهم. اصلا کار فرهنگی بدون نگاه به خارج از کشور، کار نیست. اصلا توجه نداشتن به مسائل مسلمانان جهان، بی توجهی به اسلام است. «مَنْ أَضْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ» شما الان چقدر از مسلمانان هند و پاکستان خبر دارید؟ رقمی حدود ۶۰ میلیون

ما درباره مقام معنوی شهیدان نزد پروردگار عالم قضاوت روشنی نداریم. اگر چه مراتب اولیای خدا، شهدا و صدیقین نزد پروردگار عالم متفاوت است ولی ما معمولا به آن نمی‌توانیم دسترسی پیدا بکنیم ولی برخی از شهدا جزء اولیای فاش شده پروردگار عالم هستند. بعضی از این شهدا خصوصا در زمانه ما الگوهای برجسته‌ای هستند که ما نیاز داریم بیشتر به آن‌ها نگاه کنیم و یاد آن‌ها را گرامی بداریم.

■ شهید جهانگرد

بی‌تردید یکی از این شهدا، شهید بزرگوار محمدعلی رحیمی است که از دو ویژگی برجسته برخوردار بوده، یکی اینکه جهان‌اندیش بوده، جهان‌نگر و جهان‌گرد بوده و کسی نبوده که انقلاب اسلامی را در دایره مرزهای جمهوری اسلامی محدود ببیند. هم هجرت کرده، هم جهاد کرده و به شهادت رسیده. بسیاری از شهدای ما توفیق هجرت نداشتند اما ایشان بارها ثواب هجرت را نصیب خودشان کردند. جهانی بودن، یکی از ویژگی‌های ایشان است. امروز هر عنصر فرهنگی باید جهانی باشد و وجود خودش را در جهان، مانند حضور در یک دهکده ببیند. ما با مفهوم دهکده جهانی مشکلی نداریم. ما سرک‌خدای این دهکده دعوا داریم و می‌گوییم ک‌خدای این دهکده را خدا تعیین کرده. ما مردم، او را حبس کرده‌ایم. می‌خواهیم او را از حبس آزاد کرده و برای اداره دهکده جهانی باز گردانیم. کسانی که به هر تعبیری ما را از جهان‌نگری باز می‌دارند هم خودشان انسان‌های حقیری هستند هم حقارت را برای ما می‌پسندند.

■ از جهان اسلام چه خبر؟

امروز ارزش تولید محصول فرهنگی برای جهانیان بسیار بالاتر از تولید محصول فرهنگی برای داخل کشور است. من تعجب می‌کنم از کسانی که در موضوعات مختلف فرهنگی فعالیت می‌کنند و فقط نگاهشان به داخل است. برای یک جوان انقلابی خیلی زشت است که امروز از آفریقای جنوبی از آسیای میانه، از آسیای دور و از دیگر قسمت‌های جهان بی‌خبر باشد، از قلب کشور همسایه‌ای مثل پاکستان خبر نداشته باشد. بنده تصورم در مورد پاکستان این بود که دشمن برای ایجاد اختلاف بین مسلمانان چقدر کار کرده و چقدر هزینه کرده. از نزدیک رفتم و شکست مفتضحانه انگلیسی‌های خبیث و آمریکایی‌های جنایتکار را دیدم. هشت شهر این کشور را رفتم و به آن‌ها تبریک می‌گفتم. سرمایه‌گذاری‌های آمریکایی‌ها برای اینکه آن‌جا اختلاف بکنند ذره‌ای اثر نداشته و آن گروه‌های کوچک تروریستی که شما می‌بینید، ما در ایران در میان شیعیان بیشترش را داشتیم. تعداد منافقین و تروریست‌های داخلی خودمان

کسانی که به هر تعبیری ما را از جهان‌نگری باز می‌دارند هم خودشان انسان‌های حقیری هستند هم حقارت را برای ما می‌پسندند.



شهید، در این جهت که شما با این زبان آشنا هستید، چه استفاده‌ای از شما شد؟ متأسفانه به من گفتند: هیچی... تلاش‌های خوبی انجام می‌گیرد برای اینکه انقلاب در این مرزها محدود شود! آخر چطور هیچی؟ چطور می‌شود این را باور کرد؟ در این عصر ارتباطات سرمایه‌های ما برای فعالیت‌ها در عرصه‌های فرهنگی - بین‌المللی باید چگونه باشد؟ بنده چندین سال است به ذاکران اهل بیت می‌گویم حتماً به زبان‌های مختلف نوحه بخوانید و شما می‌بینید کمترین فعالیت‌ها در این زمینه چه آثار پر برکتی دارد. امیدوارم جهانی بشویم. شهید رحیمی دست ما را بگیر. تو این حرف‌ها را می‌فهمی. تو این حرف‌ها را به ما یاد بده.

■ از مرداب ملولم و آبشارم آرزوست

ویژگی دوم این بزرگوار این بود که یک عنصر فرهنگی بی‌قرار بود نه یک کارمند اداری مستقر. خیلی تفاوت هست بین یک عنصر فرهنگی بی‌قرار با کارمند فرهنگی مستقر. کارمند فرهنگی مستقر، مرداب است. بوی تعفن می‌دهد. هیچ آب تازه‌ای از خلاقیت در او جاری نمی‌شود و هیچ موجود جاننداری که ارزشمند باشد در آن فضای مرداب تنفس نمی‌کند ولی یک عنصر فرهنگی بی‌قرار مانند یک آبشار و یک رودخانه پرخروش است. بعضی از ماهی‌ها فقط در رودخانه‌هایی که پرخروش و پرحرکت باشند به دست می‌آیند. گوه‌های تابناکی در وجود این افراد هست. یک عنصر فرهنگی بی‌قرار خودش با دیگران ارتباط می‌گیرد. به فکر گزارش کار نیست. گزارش کار او را نمی‌شود جمع کرد. خاطرات او را نمی‌شود به این سادگی در یکی، دو کتاب نوشت. بهترین توصیفات برای آن‌ها، در مقابل عظمت وجودی آن‌ها لنگ می‌زند. هر چه بدبختی ما داریم از عناصر فرهنگی مستقر است در همه جا. من تعجب می‌کنم بخشی از وصیت‌نامه امام اختصاص پیدا کرده به عناصر فرهنگی بی‌قراری که در بخش‌های خارج از کشور یا وزارت خارجه یا وزارت فرهنگ و ارتباط یا هر کجا باید فعال باشند.

■ قبرستان

جوانی کارشناسی ارشد زبان فرانسه خوانده بود و در شهری برای مردم محروم فعالیت فرهنگی می‌کرد. به او توصیه کردم که با فرانسوی زبان‌ها ارتباط بگیرد اما از پس هزینه‌هایش بر نمی‌آمد، دنبال استخدام نبود فقط می‌خواست ارگانی هزینه این کار را تأمین کند، او را به یک

نهاد مرتبط معرفی کردم. گفتند فعلاً نمی‌توانیم کارمند استخدام کنیم. وقت نکردم مجدداً به آن ارگان زنگ بزنم که آیا آنجا قبرستان است و شما می‌خواهید مرده دفن کنید که جا ندارید؟ اگر شهید رحیمی در آن مجموعه، در آن سازمان مشغول بود و یک جوان حزب‌اللهی، فرهنگی و فعال به او معرفی می‌شد که آشنایی با زبان کشورهای اروپایی دارد چه می‌کرد؟ یک عنصر فرهنگی بی‌قرار چه کار می‌کرد؟ من در قبرستان‌ها دیده‌ام که به جای قبرها نگاه می‌کنند و می‌گویند در این قطعه جا نداریم. پاسخ قبرستانی را دیده‌ام اما موجود زنده که جا نمی‌خواهد، پرواز می‌کند، راه می‌رود، حرکت می‌کند، ارتباط می‌گیرد. من فکر می‌کنم شهید رحیمی یکی از آن چند دفعه فروش اموال و دارایی‌های خودش را به سفر این جوان به فرانسه اختصاص می‌داد؛ که آنجا برود از نزدیک آشنا بشود، ارتباط بگیرد، برگردد و ارتباط خود را ادامه بدهد. حالا یا شاید چیزی شبیه به این. شهید رحیمی وقتی در پاکستان بود رفیقی داشت که در انگلستان در امر توزیع دارو کار می‌کرده. یک رفیق هم دارد که زبان انگلیسی را آموخته، این دو تا را مرتبط می‌کنند که آقا تو دارو را از توزیع کننده بگیر و اینجا بفروش. هم خودت دارا می‌شوی و هم نیاز اینجا به دارو برطرف می‌شود. یک عنصر فرهنگی بی‌قرار کاری می‌کند که معیشت اطرفیان‌ش هم راه بیفتد. یک عنصر فرهنگی بی‌قرار تفاوتش با یک کارمند فرهنگی مستقر چیست؟ فرق مرداب است با آبشار. ادارات فرهنگی ما همه باید محل این آبشارها باشند نه قبرستان مردگانی که نامشان کارمند هست. شهید رحیمی گاهی

یک غذای بیشتری در خانه که همان غذای فرهنگی در مولتان می‌شود، می‌پختند و این برای مهمانانی بود که هرگز به خانه فرهنگ نمی‌آمدند. بتم‌هایی که چند قدم آن طرفتر از خانه فرهنگ بودند و این غذا برای آن‌ها بود. این پخت و پز در خانه شهید رحیمی انجام می‌شد. یک عنصر فرهنگی بی‌قرار زنده هست. مرده نیست. یک کارمند مستقر مانند اموات هست، هیچ وقت چنین فعالیت‌هایی از او سر نمی‌زند. وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند آن‌ها را مرده نپندارید. فکر می‌کنم تمام آیة‌های قرآن درباره مرده‌ها که خداوند متعال به پیامبر اعظم می‌فرماید: تو مگر می‌توانی سختی را به مرده بشنوانی؟ در مورد کارمندان فرهنگی مستقر هست. من به بخش‌های دیگر جامعه کاری ندارم. عنصر فرهنگی یک عنصر بی‌قرار هست. من خواهش می‌کنم بروید فیلم بسازید. محل زندگی ایشان در هندوستان، در آن گرمای فوق‌العاده. آنجا فعالیت فرهنگی می‌کنند که خود به خود ایشان با اینکه آنجا دانشجو بوده مسئول رای‌زنی آن قسمت از هندوستان می‌شود. و رای‌زنی فرهنگی بدون ایشان اصلاً معنا نداشته. این را یک عنصر فرهنگی بی‌قرار می‌گویند.

■ در پناه او

شخصیت چنین افرادی باید مورد مطالعه قرار بگیرد. ببینید آن هشت سال را در آن گرما چگونه گذراندند. بعد از شهادت ایشان، وقتی مقام معظم رهبری از خانواده شهید می‌پرسند که شما خانه دارید؟ می‌گویند: نه خانه فامیل‌هایمان زندگی می‌کنیم. بعد آقا دستور می‌دهند که به فکر خانه این خانواده باشید. یک کسی که حتماً حق ماموریت‌های خارج از کشور گرفته، اینقدر خرج کرده که خانواده‌اش برگشته اند و هیچ خانه‌ای ندارند. خانواده یک عنصر فرهنگی بی‌قرار را نایب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در پناه می‌گیرد. ولی یک عنصر فرهنگی مستقر، بدبختی است که باید خودش به فکر آینده خودش و خانواده‌اش باشد و در همین قفس خود محوری باقی خواهد ماند و خواهد پوسید. ان‌شالله شهید رحیمی از این دو جهت الگوی امروز ما بشود.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

تعجب می‌کنم از کسانی که در موضوعات مختلف فرهنگی فعالیت می‌کنند و فقط نگاهشان به داخل است. برای یک جوان انقلابی خیلی زشت است که امروز از آفریقای جنوبی از آسیای میانه، از آسیای دور و از دیگر قسمت‌های جهان بی‌خبر باشد، از قلب کشور همسایه‌ای مثل پاکستان خبر نداشته باشد.

پیامبران گمنام

اسلام چگونه در مناطق دور از مدینه و مکه، از جمله در ایران، منتشر شد؟ در جنوب چین، در ماوراءالنهر، آن طرف جیحون در جاهایی مثل بخارا، مرو، بلخ، افغانستان، پاکستان تا نیشابور، ری، اصفهان خب این مناطق چقدر دور بوده از مکه و مدینه؟ کسانی راه افتادند از مکه و مدینه آمدند به این مناطق و این مردم را مسلمان کردند و اسلام را تعلیم دادند، زندگی اسلامی، حکومت اسلامی، جامعه اسلامی ایجاد کردند و عجیب این است که تقریباً اسم هیچ کدام از این‌ها در تاریخ نیامده، در جنگ‌ها نام سرداران را داریم، در صفحات بعدی تاریخ، نام دانشمندان اسلامی را داریم مثلاً ابن سینا از بخارا برخاست، فارابی از فاراب قزاقستان ظهور یافت، اما چه کسی اسلام را برد به بخارا تا مثل ابن سینایی از این جا به وجود بیاید؟ این قسمت از تاریخ به کلی مسکوت مانده و گمان هم نمی‌کنم بشود این جای خالی را در تاریخ پر کرد. بزرگان گمنامی که در آن دوران کاری کردند کارستان. در روزگار خودمان شباهت زیادی می‌بینم بین احیای دوباره اسلام در مناطق دوردست با تلاش‌هایی که هزار و چهارصدسال پیش رخ داد، امثال شهید رحیمی نمونه و نماد ده‌ها هزار دعوت سفیران انقلاب اسلامی هستند که در این سی و شش سال جلای وطن کرده و رفتند به مناطق دوردست تا پیام انقلاب اسلامی را به دیگران برسانند و بعضی از آن‌ها با نثار خون خود این راه را باز کردند و ما می‌توانیم ببینیم مشابهت بین آن چه امروز دارد اتفاق می‌افتد و آن چه که چهارده قرن پیش اتفاق افتاده و همان تلاش‌ها باعث مسلمانی بنده و شما که این جا نشسته‌اید شده است.

حاج حسین یکتا در مراسم رونمایی از کتاب رسول مولتان:

ما کتاب زیاد خواندیم و دیدیم، کتاب‌های به روایت همسران شهید برای من یک مزه خاصی دارد، اما همیشه دنبال این بودم که در این جنگ نرم، یک جمله‌ای به روایت همسران شهید پیدا شود برای عروس و دامادها و افرادی که می‌خواهند زندگی جهادی شکل بدهند، این کتاب برای من یک باب جدیدی شد که از این به بعد، کتاب روایت همسران شهید در حوزه جنگ نرم هم داریم.

مزد جهاد، شهادت است این جهادی که انجام شده آنجا قطعاً همراهش شهادت است، خیلی برای من عجیب بود که چطور شده در این همه رایزن فرهنگی، در این همه بحث‌های انقلاب، شهید رحیمی را انتخاب کردند به دشت کربلا. وقتی که کتاب را خواندم و آدمم جلو، دیدم حق مطلب ادا شده. **من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته.** ان شاءالله که خیر و برکات این کتاب و اثر خون این شهید در ایجاد سبک زندگی جهادی بچه‌های نسل جدیدمان فراوان خواهد بود و ما آرزو می‌کنیم که خیرات و برکات و سرسفره سیدالشهدا بودن برای شهید و باقیات‌الصالحات برای خانواده شهید داشته باشد.

غلامعلی حداد عادل در مراسم رونمایی از کتاب رسول مولتان:



امام خمینی و نقش ایشان در تحولات جهان

فرهنگ حرکت

سخنرانی شهید محمدعلی رحیمی در پاکستان به مناسبت سالگرد ارتحال امام خمینی رحمته الله علیه



را خرافه خوانده بودند، خراج ساخته و نام اسلام را بر تارک همه اندیشه‌های مترقی جهان نوشته باشد، کافیت و جا دارد او را بزرگترین انسان قرن حاضر در احیای تفکر مذهبی و بازگرداندن بشریت به جاده اصلی پیشرفت معرفی کنیم. این بود که در قلب‌ها جای گرفت و در اندک زمانی دنیای اسلام را به وضعیتی دیگر رسانید. وضعیتی که فرهنگی جدید را به تمام جهان عرضه می‌نماید. فرهنگ حرکت با اتکاء به اسلام اصیل. فرهنگی که نه تنها بار دگر مجد و عظمت مسلمین را در برابر جریان‌های مادی‌گری امروز به رخ کشید بلکه عظمت و برتری مذهب و پیغام معنوی آن را در برابر همه مظاهر مصنوعی و تفنی و رفاه طلبی شخصی، به تمامی جهان نشان داد. راهش و یادش همیشه جاویدان باد. و در پایان این فرموده شیوا و به حق رهبر معظم انقلاب اسلامی را همیشه آویزه گوش خود قرار می‌دهیم که انقلاب اسلامی بدون نام امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در هیچ جای دنیا شناخته شده نیست. تشکر می‌کنم و در آخر تقاضا دارم که همه به احترام روح همه شهدای اسلام و به احترام روح پاک حضرت امام خمینی، فاتحه‌ای قرائت کنیم.

متولیان جریان‌های ضد مذهبی می‌رفتند تا قرن بیستم را قرن از میان رفتن مذاهب نامگذاری کنند، امام خمینی رحمته الله علیه به حرکت خود شتابی گسترده داد و برای اولین بار در قرون معاصر، انقلابی را به پیروزی رساند که همه چیز آن را بر اساس مذهب و اسلام اصیل شکل یافته بود. بعد از انقلاب، مستشاران نظامی خارجی اخراج گردیدند. قراردادهای استعماری لغو شد و بیکر رشید مذهبی که میلیون‌ها انسان با تمام وجود آن را فریاد می‌زدند، تولدی دوباره یافت. پایبندی و اتکاء به خدایی که او از آن سخن می‌گفت مذهب را به عنوان قوی‌ترین اندیشه انقلاب معرفی کرد. هنگامی که جهان به سال‌های قرن بیستم می‌رسید دیگر هیچ کس، حتی در محافل خصوصی نمی‌توانست جریان‌های مذهبی و الگوهای بارز آن که در اسلام اصیل، تجلی می‌نمود را ضد پیشرفت و ترقی و ضد قیام معرفی کند. حرکتی را که او به راه انداخته بود به خوبی مشخص می‌نمود که فرهنگ مذهب چگونه می‌تواند در کوتاه‌ترین زمان همه چیز را دگرگون سازد. اگر امام خمینی، تنها همین یک کار را در قرن حاضر کرده باشد که مذهب را از میان سیل توطئه‌ها و تبلیغاتی که آن

قدس مقدس

سخنرانی شهید سید محمد علی رحیمی در موضوع اهمیت و جایگاه روز قدس

قدس، ملموس ترین شعار توحیدی و ضد استکباری انقلاب و جمهوری اسلامی ایران است که گستره نفوذ آن، تمامی نقاط جهان اسلام است و هر جا مسلمانی وجود دارد، ضربان قلبش با این شعار تندتر می شود و خون غیرت و حماسه بر چهره اش سایه سرخی خواهد افکند. لزوم آزادی قدس شریف، شعار است که تا عمق جان مسلمانان وفادار به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تمام ابراهیمیان عالم نفوذ کرده است و آن ها را به هم متصل می کند و یک صدا فریاد برمی آورند که قدس از آن ماست و صهیونیست های غاصب باید از منطقه خاورمیانه ریشه کن شوند. آزادی قدس و فلسطین با مذاکرات و نشست و برخاست های

سال هاست هر روز، خون نوجوانان و جوانان غیرتمندشان به جرم دفاع از خانه و کاشانه، بر زمین می ریزد و به شهادت می رسند و با آن ها را به شکنجه گاه های مخوف اسرائیل می برند و با بی رحمانه ترین روش های ممکن شکنجه می کنند و حاصل این کشتارها و شکنجه ها و رعب و وحشت ها این شده است که حدود ۴ میلیون فلسطینی در دنیا آواره اند، در حالی که اراضی حاصلخیز آن ها در اختیار مهاجران یهودی قرار می گیرد.

با اوج گیری انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و آگاهی مردم مسلمان به پا خاسته از اوضاع و احوال برادران خود در سرزمین فلسطین، مسأله قدس نیز جان تازه ای گرفت. امام خمینی رحمته الله علیه، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و رهبر مستضعفین جهان، با اعلام آخرین جمعه ماه مبارک رمضان به عنوان روز جهانی قدس، ثابت کردند که مسأله آزادی قدس شریف یک مسأله عربی و منطقه ای نیست؛ بلکه مربوط به همه مسلمانان جهان می باشد. تقدس قدس برای همه مسلمانان امری مسلم است. چرا که حرم الهی و اولین قبله همه مسلمان است و از همین رو ما جسارت به صاحت آن را تحمل نمی کنیم. شعار آزادی

اعضای محترم «ملی جرتی کنسول»، علمای گرام، حاضرین محترم در مجلس، سلام علیکم.

قبل از هر چیز از برادران مسئول در «ملی جرتی کنسول»، تشکر می کنم که این فرصت را به من دادند تا در این نشست وحدت آفرین و دشمن شکن که تحت عنوان مقدس «قدس» تشکیل شده است شریک باشم. اقدام شما برادران متعهد و وظیفه شناس، در خصوص برپایی چنین سمیناری در آستانه فرا رسیدن روز جهانی قدس، بی تردید حرکتی کفرستیز، بالنده و خدا پسندانه در جهت ایجاد وحدت و یکپارچه نمودن مبارزه علیه رژیم اشغالگر صهیونیستی و دفاع از ملت مظلوم فلسطین بوده و نشانگر همبستگی و همدردی با مسلمانان تحت ستم و مظلوم فلسطین می باشد، مردمی که





سیاسی ممکن نیست و مردم هوشیار فلسطین دیگر فریب بازی های سیاسی را نخواهند خورد و این را خوب می دانند که سرنوشت فلسطین به دست ملت فلسطین و مسلمانان دلسوز، رقم خواهد خورد نه به دست صهیونیست های غاصب و آن عامل خود فروخته و به دست استکبار جهانی.

برادران عزیز! جمعه آخر ماه مبارک رمضان بار دیگر مسلمانان در سراسر دنیا به ندای ملکوتی امام خمینی علیه السلام و رهبر معظم انقلاب اسلامی، لبیک گفته و فریادهای خود را بر سر استکبار جهانی و رژیم اشغالگر صهیونیستی می کشند تا نشان دهند که روز قدس روز فلسطین نیست! بلکه روز اسلام است. مسلمانان جهان و انسان های آزادی خواه و صاحب وجدان با حضور گسترده خود انزجار شدید خویش را از رژیم اشغالگر قدس اعلام می دارند و با ملت شریف و مسلمان ایران و فلسطین، همراه و همگام خواهند شد و ضمن تجلیل از شهدای گرانقدر انتفاضه و مسلمانان به خاک و خون خفته فلسطینی و با آرزوی پیروزی برای ملت مسلمان فلسطین، بار دیگر از برگزار کنندگان این سمینار تشکر می کنیم.

والسلام علیکم ورحمة الله.

**آزادی قدس و فلسطین
با مذاکرات و نشست و
برخاست های سیاسی
ممکن نیست و مردم
هوشیار فلسطین دیگر فریب
بازی های سیاسی را نخواهند
خورد و این را خوب می دانند
که سرنوشت فلسطین
به دست ملت فلسطین
و مسلمانان دلسوز، رقم
خواهد خورد نه به دست
صهیونیست های غاصب و
آن عامل خود فروخته و به
دست استکبار جهانی.**



زبان آفتاب

سخنرانی شهید سید محمد علی رحیمی در افتتاحیه کلاس‌های آموزشی زبان فارسی

جهانگیری، برهان قاطع، و مثل فرهنگ رشیدی. به هر حال می‌توان گفت که اسلام بر بال‌های زبان فارسی به شبه قاره آورده شد. اینک این قافله و کاروان سوت‌ده دل که گرد هم آمده، کمر همت بسته است تا به هر گونه‌ای که باشد فراموشی زبان و ادبیات فارسی را از این شهر تاریخی مدیون زبان فارسی، بزداید. آن را به حیات دوباره و آفتابی بدون غروب مبدل کند. فارسی، زبان آفتاب است، زبان درخشش است، زبان حیات

ایرانی و با کمک متون فارسی آموختند. شخصیت‌های بلند پایه‌ای همچون بهاء‌الدین زکریا، شمس تبریزی، هادی قطب‌الدین و خانواده‌های بزرگ گردیزی، سادات و قریشی، همه و همه، در جهت رشد اسلام و ترویج زبان فارسی خدمات گرانقدری را انجام داده‌اند حتی تعداد بی‌شماری از نسخ خطی موجود در ایران، از شبه قاره آورده شده و بیشتر لغت‌نامه‌ها و دستورهای زبان فارسی توسط بزرگان شبه قاره تدوین شده است مثل فرهنگ

همان گونه که همه شما مطلع هستید، حدود ۲۰ سال است که این خانه فرهنگ در خدمت فعالیت‌های هنری و فرهنگی و دینی می‌باشد و از مهمترین فعالیت‌های این خانه فرهنگ، توسعه و گسترش زبان و ادبیات فارسی بوده است. زبانی که قبل از تسلط انگلیسی‌ها بر شبه قاره، زبان رسمی و اداری حکومت بوده و نیز به عنوان زبان مذهبی شناخته می‌شده است. مردم شبه قاره، اسلام را از طریق صوفیه و عرفا و دانشمندان و بازرگانان



مذاکرات به ثمر بنشیند و از جهت دیگر امید آن داریم که استادان محترم زبان و ادبیات فارسی نیز ما را در این راه یاری کنند و ان شاء الله در جهت تأسیس دپارتمان فارسی در دانشگاه زکریا فعالیت لازم را در این رابطه داشته باشند و ما عرض می‌کنیم که در این خصوص هر نوع همکاری که در حد توانایی ما باشد انجام خواهیم داد. به دانشجویان دانشگاه، بورسیه خواهیم داد، به خود دپارتمان کمک خواهیم کرد و در خدمت اساتید عزیز نیز خواهیم بود.

یک بیت شعر که امیدواریم مصداقش همان زبان و ادبیات فارسی باشد که ان شاء الله ما آن را باز پیدا خواهیم کرد و ان شاء الله این زبان شیرین در میان همه اقشار، راه خودش را باز خواهد یافت، خصوصاً در مدارس و دانشگاه‌ها، عرض کرده و صحبت‌ها را پایان می‌دهم: یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور والسلام علیکم

درباره کلاس‌ها اشاره می‌کنم. ما ان شاء الله کلاس‌های فارسی را با نظم هر چه تمام‌تر و هر چه بهتر از هفته آینده آغاز می‌کنیم و امسال علاوه بر همه کلاس‌ها، کلاس مکالمه و محاوره و نگارش را نیز برای دانشجویان و داوطلبین دیگر پیش‌بینی کرده‌ایم. خانه فرهنگ آمادگی دارد برنامه‌های متعددی را در خصوص اساتید محترم زبان فارسی تحت عناوین میزگرد، شب شعر و هر برنامه پیشنهادی از سوی اساتید عزیز، برگزار نماید.

دانشجویان گرامی زبان فارسی این را بدانند که درب خانه فرهنگ همیشه به روی آنان باز است و خانه فرهنگ را خانه خودشان بدانند. فضای خانه فرهنگ، قسمت فیلم خانه فرهنگ و کتابخانه، همه در اختیار دانشجویان و دوست داران زبان فارسی می‌باشد و هر نوع پیشنهاد عملی را از سوی آنان نیز پذیرا هستیم. جهت ایجاد دپارتمان فارسی در دانشگاه بهاء‌الدین زکریا، تلاش‌هایی را شروع کرده‌ایم، خدمت رئیس دانشگاه رسیده و با ایشان مذاکراتی را داشته‌ایم و امیدوار هستیم که این

است، زبان هنر است، زبان علم است، زبان گویای تاریخ است، زبان عرفا و فلسفه است و بالاخره زبان فارسی، زبان درک اندیشه‌های من و توست.

زبان فارسی یک جسم و یک روح دارد جسم زبان فارسی این است که ما بتوانیم با گذاشتن کلمات در کنار هم، حرف بزنیم اما روح فارسی، صفا و صمیمیت است، در فارسی ادب نهفته است، در فارسی محبت نهفته است. یعنی هر کسی در وادی زبان فارسی، از محبت و صفا و صمیمیت و برادری و مهربانی و در واقع از فرهنگ زبان فارسی خارج بشود، بدانند که هنوز فارسی نمی‌داند! پس من به همه دانشجویان توصیه می‌کنم که با درس گرفتن از استادان خوبی که الان تعدادی از آن‌ها در اینجا تشریف دارند، ان شاء الله معنویت و فرهنگ زبان فارسی را قبل از حرف زدن، در خودشان جا بدهند، و آن وقت اگر فارسی را صحبت بکنند و حرف بزنند، می‌فهمند که فارسی چه قدر شیرین است. وقت اساتید محترم و سروران را زیاد نمی‌گیرم و فقط به نکاتی ضروری

رسر امیری باز آموزی استادان زبان ادبیات زی دانشگاه گاهرمای همنش

خانه فرهنگ بی‌گانه‌ی اسلامی ایران - بی‌ن

۱۰ الی ۲۳ تیر ۱۹۹۰



سخنرانی استاد حسن عباسی در یادواره شهید رحیمی، اسفند ۹۴

طاعون سیاه در جهان اسلام

طرح ریزی جدید دشمن برای جهان اسلام

گنجی و انصاری، آن روز برای تحقق وحدت گشودند را پیموده بودیم، شاید امروز شهدای مدافع حرم ما مجبور نبودند این گونه در بعضی از عرصه‌ها بجنگند. در یک سال و نیم اخیر دشمن از مفهومی یاد کرده به نام «جنگ مذهبی سی ساله جدید»، «ریچارد هاس» رئیس شورای روابط خارجی ایالات متحده، زمانی که داعش موصل را گرفت و تا پشت دروازه‌های بغداد آمد، رسماً نوشت که جنگ مذهبی سی ساله جدید آغاز شد، چند وقت بعد دکتر «هنری کیسینجر» کتابی نوشت به نام «نظم جهانی جدید» و فصلی را اختصاص داد به این که یک جنگ مذهبی سی ساله‌ای شروع شده و اسلام در انتهای آن نابود می‌شود. «زیگنیف برژینسکی» استراتژیست ارشد جناح دموکرات آمریکا در مصاحبه‌ای گفت جنگ مذهبی سی ساله شروع شده و انتهایش اسلام نابود خواهد شد و اثری از اسلام نمی‌ماند. «مک میلان» تقسیمات جغرافیایی در جهان اسلام بعد از جنگ مذهبی سی ساله را ترسیم کرده که بدون اسلام، تقسیمات کشورها قومیتی می‌شود.

داعش اگر کارش تمام شود، فردا اسمش می‌شود یک پدیده دیگر. حالا در سومالی اسمش الشباب است، در نیجریه بوکوحرام است، در سوریه اسمش جبهه النصره است و... هفتاد گروه تکفیری را آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها سازماندهی کرده‌اند. «الکساندر دومارانش» رئیس سابق سرویس اطلاعات فرانسه در فصل اول کتاب خاطراتش می‌گوید: «رفتم به ملاقات «ریگان» رئیس جمهور وقت آمریکا و گفتم به ما اجازه بده تا برویم در پاکستان جریانی را درست کنیم که بتوانیم شوروی را شکست بدهیم.» حرکت القاعده را فرانسوی‌ها با هماهنگی سرویس اطلاعات آمریکا پایه ریزی کردند و این اتفاق در جاهای دیگر هم تکرار شد.

فاجعه شب «سن بارتلمی»

جنگ مذهبی جدید، مگر جنگ مذهبی دیگری هم بوده؟ بله، جنگ مذهبی سی ساله‌ای که چهارصد سال پیش در کشور فرانسه رخ داد. سال ۱۳۷۰ گروه تاریخ رادیو می‌روند دیدار رهبر معظم انقلاب، ایشان به گروه تاریخ رادیو می‌فرماید که در غرب اینگونه نبود که دین را کنار گذاشتند و دوره رنسانس آغاز

را صادر کنیم، باید دست به تولید قدرت بزنیم و این برای ما هزینه دارد، اما اگر جمهوری اسلامی باشیم تولید ثروت می‌کنیم!» کسانی که امروز مدعی هستند ما انقلاب کردیم که به جمهوری اسلامی برسیم دیگر نباید به عقب رجعت کنیم. انحرافی که در بعضی از افرادی که لباس روحانیت تنشان است و در مراجع و مصادری همچون خبرگان رهبری و مراکز تصمیم سازی کلان نظام حضور دارند، نان انقلاب اسلامی و حرکت اسلام را می‌خورند اما مهم‌ترین موانع پیشرفت انقلاب اسلامی هستند.

رهبر معظم انقلاب در طول سال گذشته در واکنش به این مواضع بیش از پنج بار برادامه و استمرار انقلاب اسلامی تأکید می‌کنند. ایشان فرمودند هنوز انقلاب به اهداف خودش نرسیده و سه هدف کلی انقلاب که هنوز محقق نشده را برشمردند، فرمودند که جامعه آرمانی و تحقق عدالت و ساختار و سبک زندگی محقق نشده. جایی که خود رهبری رأساً نامه می‌زنند به جوانان آمریکای شمالی و اروپا. پس ما با خطری در مسیر انقلاب اسلامی مواجه هستیم که نشأت گرفته از بعضی چهره‌های موجه در درون نظام است که خسته شده‌اند، در صدر اسلام هم خیلی‌ها دورو بر پیامبر ﷺ خسته شدند، دورو بر آئمه هم همین طور ولی آن چه که در جامعه ما باید روشن و شفاف بشود و پیام این بزرگداشت‌ها باید باشد این است که همان گونه که خون اباعبدالله ﷺ همچنان گرم است و پرچم قرمز روی گنبد ایشان، نماد خون خواهی اباعبدالله ﷺ تا زمان ظهور است، خون خواهی شهدای ما هم موضوعیت دارد، مفهوم ثارالله یعنی خون خدا و خداوند خون بهای این شهداست. ما نباید آرمان تحقق تمدن نوین اسلامی و جامعه آرمانی مهدوی را از بشریت بگیریم، انسان ایرانی که جای خود دارد. مجاهد فرهنگی بدون مرز انقلاب اسلامی، انگاره جهانی بودن را برای ما روشن و شفاف می‌کند. نکته بسیار کلیدی در این مسیر، تبیین دو نکته اصلی است:

شهید وحدت

نکته اول این که شهید رحیمی شهید وحدت بوده. مفهوم وحدت امروز بیش از هر زمان دیگری مورد نیاز است. اگر مسیری که امثال شهید رحیمی و شهید



دروصف شهید رحیمی گفته شده مجاهد فرهنگی بدون مرز انقلاب اسلامی، این پنج واژه مجاهد و فرهنگی و بدون مرز و انقلاب و اسلام، بار معنایی بسیار زیادی دارد.

انقلاب اسلامی یا جمهوری اسلامی

امروز در حیات انقلاب اسلامی، تلاش برخی بر این است تا اعلام کنند که سی و هفت سال است که از دوره انقلاب گذشته ایم و ضرورتی ندارد انقلاب ادامه داشته باشد. شهید رحیمی گواه واضح زنده بودن انقلاب و استمرار آن است که شهادتش در سال ۱۳۷۵ و با فاصله‌ای طولانی از وقوع خود انقلاب اسلامی و امروزه شهدای مدافع حرم، حکایت از این دارد که انقلاب ادامه دارد و ما برای استمرار آن شهید می‌دهیم. مجاهدت سیدحسن نصرالله در لبنان، زندانی شدن شیخ سلمان در بحرین، بریده شدن سر شیخ نمر همچون اباعبدالله ﷺ در عربستان و به زندان افتادن شیخ زکراکی در نیجریه گواه این است که انقلاب جهانی اسلام در جای جای ممالک اسلامی و حتی بیرون جهان اسلام استمرار دارد.

توطئه و خطری که امروز توسط بعضی از اطرافیان امام ﷺ جامعه ما را تهدید می‌کند این است که رسماً و علناً اعلام می‌کنند انقلاب تمام شد، رسماً می‌نویسند «اگر انقلاب اسلامی باشیم باید انقلاب مان

سرالقاعده، داعش، بکوحرام، النصره و فیلم برداری حرفه‌ای می‌کنند؟ برای این‌که به جهان غرب بگویند این اسلامی که فرار است بیاید جایگزین لیبرالیسم بشود، این گونه است.

■ نین، نشنو، ندان

لیبرالیسم تمام شده و به بن بست رسیده، اقتصاد غرب فروپاشیده، در ایران استادان اقتصاد و دولت‌مردان ما جرئت نمی‌کنند صدایش را در بیاورند، شخصی به نام آقای پروفیسور «والرشتین» که در حوزه مطالعات فروپاشی و افول غرب، متخصص است، سال ۹۲ ایران آمده بود. رسماً در وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران به او گفته شد: مبادا در سخنرانی فردا در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران بگویی لیبرالیسم در حال افول است! به ما لیبرال‌ها فشار می‌آورند.

به محل اقامت خود برگشت در حالی که خیلی ناراحت و افسرده بود، کسی که تخصصش فروپاشی آمریکا و لیبرالیسم است، حالا به او گفته بودند فردا برو به دانشگاه تهران و بگو که آقا لیبرالیسم فروپاشیده، همان شب از یک روزنامه آمریکایی برای مصاحبه، با او تماس می‌گیرند و او به این روزنامه می‌گوید که در ایران هستیم و لیبرال‌ها در وزارت خارجه ایران، به من چنین گفته‌اند. «عدو شود سبب خیر اگه خدا خواهد»، فردا تیتراژ روزنامه این شد که والرشتین به ایران رفته و به او گفته‌اند این کار را نکن. خبرگزاری‌های داخلی این تیتراژ پیدا کرده و ترجمه کردند، خیلی افتضاح شد. آپروریزی شد دیدنی، مسئولین و مشاوران فرهنگی دولت تماس گرفتند با صدا و سیما و گفتند: آقا زود بروید در فلان هتل از والرشتین، مصاحبه و خبر تهیه کنید. آقای طالب‌زاده

زمینه کشتار سن بارتلمی را فراهم کردند. جنگ بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها عملاً توسط یهودی‌ها کلید زده شد. سی سال چنان همدیگر را کشتند که وقتی جنگ تمام شد، نسل بعد گفت خیره‌الله خیر، نه کاتولیک نه پروتستان و برای همیشه مسیحیت به زاویه رانده شد. کلیسا شد یک پدیده حاشیه‌ای و مقوله‌ای به نام جدایی دین از سیاست رقم خورد.

■ پرچم نه شیعه نه سنی

امروز آقای ریچارد هاس، برزیسکی، جان کری، مک میلان و به خصوص آقای «کسینجر» اعلام می‌کنند که جنگ مذهبی سی ساله جدید شروع شده و عین آن جنگ مذهبی سی ساله چهارصد سال پیش اروپا، در جهان اسلام هم چنین کشتاری صورت می‌گیرد و انتهایش فرار است به این ختم شود که سی سال بعد هیچ سنی و شیعه‌ای جرئت نکند از مذهب خودش بگوید. یعنی جوانان جهان اسلام بگویند خیره‌الله خیر، نه شیعه نه سنی.

کودکی پنج شش ساله را در سوریه در نظر بگیرید، مردانی بالباس‌های مشکی به نام دین و با پرچم لا اله الا الله به روستا می‌ریزند، مردان روستا از جمله پدر و برادر این بچه را کنار هم چیده و به همه تیر خلاص می‌زنند؛ به پای زنان روستا، از جمله مادر و خواهر این بچه زنجیر می‌زنند و آن‌ها را به بردگی جنسی برده و در موصل عراق می‌فروشند، همه هم جلوی چشم این بچه صورت گرفته. این بچه سی سال بعد از دین چه ذهنیتی دارد؟ چرا داعش این قدر حرفه‌ای، سربریدن‌ها را فیلم برداری می‌کند؟ چرا این مقدار سینماگران حرفه‌ای می‌آیند پشت

شد، دوره رنسانس در غرب با یک جنگ مذهبی سی ساله شروع شد، بعد ایشان توضیح می‌دهد که کشتاری بود در شبی به نام عید «سن بارتلمی» در فرانسه و ۸۰۰۰ نفر را کشتند، قضایای آن خانم «کاترین دومدیس»، این‌ها را رهبر معظم انقلاب اسم می‌برد و توضیح می‌دهد.

چهارصد سال پیش در پاریس، کاتولیک‌ها در شب عید «سن بارتلمی» ۸۰۰۰ نفر از پروتستان مذهب‌ها را به شکلی فجیع کشتند مذهب جدیدی که از کشور آلمان سربر آورده بود و این کشتار، زمینه نفرتی را به وجود آورد که باعث شروع جنگی بین مسیحیان کاتولیک مذهب و مسیحیان پروتستان مذهب شد و مدت سی سال چنان همدیگر را کشتند که جمعیت اروپا به نصف رسید. به این دوره می‌گویند دوره طاعون سیاه، کشتار مذهبی عین بیماری طاعون، این‌ها را نابود کرد. در انتها کشور آلمان جمعیتش به یک سوم رسید. پدیده بسیار عظیم و عجیبی که مغفول مانده و تلویزیون ما، نظام رسانه‌ای ما، استادان فلسفه، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، تاریخ و غیره در ایران چهره‌ای که از رنسانس و نوزایی در غرب ارائه می‌دهند این است که به خاطر رویارویی علم و هنر با مسیحیت و کلیسا، دین کنار گذاشته شد!

اصل قضیه این است که رد پای یهود یعنی خانواده ثروتمند «مدیچی» پایه گذار بانک و سیستم اقتصاد ربوی، در میان بود، این‌ها با این که یهودی بودند ولی از درون این خانواده دو تا پاپ به کلیسای کاتولیک رم راه یافتند، سه تا ملکه از این خانواده یهودی به دربار فرانسه رفتند که یکی از این‌ها همین کاترین دومدیس است، یعنی این دختران یهودی رفتند در درون خانواده سلطنتی فرانسه و آن‌جا





این را نمی‌خواند، فقط می‌خواند که انگلیسی‌ها صاحب تکنولوژی، صاحب فلسفه، صاحب فکر و صاحب اقتصاد بوده‌اند، نمی‌داند که این کشور خبیث، این به فرموده امام «ام الفساد»، این نقطه اصلی فساد بشری یعنی جماعت «انگلوکسون» که برای بعضی از سران کشور ما به عنوان کدخدا محل پرستش و قبله است، این انگلیس، چه پدری از مردم دنیا درآورده. قوم بومی منطقه استرالیا را قتل عام کردند و اسم آن‌جا را گذاشتند «استرالیا»، سرخ پوست‌ها کشتند و کشور «آمریکا» را بنا کردند.

■ مرز بکش، حکومت کن

۹۷ درصد مرزهای دنیا را انگلیسی‌ها در آن دوره کشیده‌اند. تمام مرزها را جوری ترسیم کردند که از وسط قومیت‌ها می‌گذشت تا قومیت‌ها بیفتند به جان هم، همیشه جنگ و مصیبت. اصل تفرقه بیانداز و حکومت کن. این اختلافات جغرافیایی همیشه در ۱۵۰ سال گذشته بین قومیت‌ها در همه جای دنیا درگیری به وجود آورده. در آفریقا مرزهای بین چاد، بین لیبی، بین مصر، بین بعضی از این کشورها خط مستقیم است یعنی خط کش گذاشتند تقسیم کردند، کشورسازی کردند. این خباثت و جنایتی است که انگلیسی‌ها انجام دادند.

در جهان اسلام، مرکزگی‌ها به تنهایی برای ایجاد اختلاف و درگیری، کافی نبود، تفرقه مذهبی نیاز بود؛ در ایران «بهائیت»، در عربستان «وهابیت»، در هند «قادیانیت» را ایجاد کردند. سه مذهب جعلی به جان جهان اسلام انداختند، ما با پدیده‌ای به نام اهل سنت روبرو نیستیم جریان وهابی اصلاً اندیشه‌ای اسلامی نیست، همان طور که بهائیت، حرکتی شیعی نیست. کدام عالم و مرجع تقلید شیعه، جریان انحرافاتی بهائیت را قبول دارد؟ همین‌گونه هم وهابیت در درون مذاهب چهارگانه اهل سنت جایی ندارد.

۱۵۰ سال ۲۰۰ سال پیش این‌ها بهائیت، وهابیت، قادیانیت را ایجاد کردند و امروز به جان جهان اسلام انداخته و می‌گویند جنگ مذهبی سی ساله. ما چه

رحیمی به کار می‌رود همان مفهومی است که امروز در مورد شهدای مدافع حرم و درمورد کسانی مثل شهید آیت الله نمر و دیگران به کار می‌رود.

■ دشمن بشیریت

اما نکته دوم، مهم‌ترین ویژگی یک انسان انقلابی بدون مرز، بصیرتش در دشمن‌شناسی است. انسان‌های بزرگ، دشمن را خوب می‌شناسند، از سیدجمال‌الدین اسدآبادی تا شهیدرحیمی. آن‌چه که بیشترین طنین را در کلام امام راحل و مقام معظم رهبری داشته، کلمه «دشمن» است. قرآن تأکید می‌کند که شیطان برای شما «عدو مبین» است، دشمن آشکار است مراقب باشید. در زندگی انقلابی یکی از اساسی‌ترین ساز و کارها، دشمن‌شناسی است. انگلیس به عنوان دشمن اصلی، در قرن نوزدهم کارهای عجیبی صورت داده. انگلیسی‌ها قاره آمریکا را گرفته بودند، پوست کله سرخ پوست‌ها را کنده و کشور جدیدی به نام آمریکا راه انداخته بودند که در سال ۱۸۰۳ این کشور توسط «توماس جفرسون» رسماً موجودیت یافت، در همان ابتدای قرن نوزدهم، انگلیسی‌ها منطقه جدیدی را می‌گیرند و کشور جدیدی به نام استرالیا را در آن شکل می‌دهند. سال‌های ۱۸۳۰ در هند تریاک تولید کرده و بخش خصوصی انگلیس در چین که آن موقع حدود چهارصد پانصد میلیون جمعیت داشت، می‌فروخت. بعد از مدتی شاه چین مانع کار آن‌ها شد، تمام مردم معتاد شده بودند؛ آن دو تاجر انگلیسی به دولت انگلیس شکایت کردند، دولت انگلیس به چین حمله کرد و در جنگی که به جنگ تریاک معروف است، دولت چین شکست خورد و انگلیس به مدت صد سال مجوز دریافت کرد که تریاک تولیدی در هند را به چین آورده و به فروش برساند و چین حق نداشته باشه درهایش را به روی انگلیس ببندد. بندرهایش به مدت صد سال در اختیار کشور انگلیس قرار گرفت. بندر هنگ کنگ برای این به وجود آمده بود که انگلیسی‌ها تریاکشان را وارد کشور چین کرده و مردم چین را الوده و نابود کنند. اما جوان ما در دانشگاه

می‌گفت ما به هتل رفتیم اما هرکاری کردیم پروفیسور والرشترین دیگری یک کلمه حرف نزد، ترسیده بود! مردم ما مطلع نیستند که اقتصاد اروپا و آمریکا دچار چه مصیبتی است؛ مهم‌ترین شهرهای صنعتی آمریکا ورشکست شده، اگر مردم ما مطلع بودند که اقتصاد غرب و جهان فروپاشیده و جهان در آستانه یک انقلاب جهانی است، دو سال منتظر نتیجه مذاکرات نمی‌ماندند. غرب به انتهای راه رسیده، لیبرالیسم در آستانه فروپاشی و سقوط جهانی است. در بحث‌های آینده شناسی، عمده آینده شناسان مختلف دنیا روی این نکته تأکید می‌کنند که جهان با دو سناریو بیشتر مواجه نیست؛ یا انقلاب جهانی یا جنگ جهانی اما چطور حالت سکرآوری در ملت ما ایجاد کردند که ما ۳۵ سال است که تحریم هستیم و بدبختیم بقیه جهان گل و بلبل است. اقتصاد جهان نه تنها سال ۲۰۱۶ در رکود است بلکه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول اعلام کرده سال ۲۰۱۷ هم رکود جهانی وجود دارد. جریانی در داخل دارد می‌گوید هیچ خبری در دنیا نیست، فقط ما بدبختیم، همه جای دنیا اقتصادش خوب است، مردم به امید این بمانند که در اثر آمد و رفت این هیئت‌های اقتصادی خارجی، اتفاقی در زندگی شما بیفتد. جریانی هم از بیرون مرزها دارد می‌گوید: اسلام را چنان ویران می‌کنیم که این اسلام نتواند جایگزین لیبرالیسم شود.

اسلامی که جایگزین لیبرالیسم خواهد شد باید ویرانش کنند از این رو جنگ مذهبی سی ساله‌ای را شبیه آن چه که چهارصد سال پیش در اروپا رخ داده طراحی کردند.

البته آن چه دارد رخ می‌دهد، تحت عنایات حضرت حق است، اگر ما امروز از شهدای مدافع حرم به نیکی یاد می‌کنیم فقط به خاطر این نیست که این‌ها رفتند در سوریه جلوی یک مشت دله دزد تروریست مثل داعش و النصره را بگیرند، بلکه این‌ها شهدای صف اول مبارزه با جنگ مذهبی سی ساله‌اند، این‌ها رفتند که جلوی این توطئه‌ای که در انتهایش قرار است اسلام نابود و از درجه اعتبار ساقط شود را بگیرند. پس مفهوم شهید وحدت که در مورد شهید

کردم، به یک نکته رسیدم، زن‌های بعضی از انبیاء، زن‌های بعضی از ائمه، زن‌های بعضی از فقها و زن‌های بعضی از مسئولین. خودشان آدم‌های خوبی بودند اما زن‌هایشان زمینه ساز انحطاط بچه‌هایشان شدند، این خیلی درس دارد. این‌که شهید رحیمی خودش آن رستگاری را دارد و فرزندانش امروز همچنان ولایی، انقلابی و همچنان مترصد بسط تفکر انقلاب اسلامی و وحدت در پاکستان و هند و جاهای دیگر هستند و حرکتی بین المللی را مدنظر دارند، برمی‌گردد به این‌که کنار دست شهید رحیمی، انسان بزرگی بوده و هست که این ساز و کار را رقم زده.

ما افتخار داریم که جامعه‌مان تعداد زیادی از همسران شهید را در خود دارد که فرزندان تراز شهیدان عمدتاً بیشتر از این‌که حاصل خون پدرانشان بوده باشند حاصل مادری این مادران بزرگ هستند و از این رو امروز که موضوع سبک زندگی در مسائل فرهنگی ما مطرح است؛ دوستان جوانی که دست به قلم هستند، اهل اندیشه و اهل تولید فیلم سینمایی، مستند، متون مکتوب و غیره، به سه نکته در این تعالی فرزندان شهید توجه داشته باشند. اولاً به نطفه پاک، ثانیاً به شیر پاک، ثالثاً به لقمه پاک. آن‌گاه اثر خون آن شهید و ضمانت تربیت عظیمی که این مادران اعمال کردند تا فرزندانشان کم از پدرانشان نداشته باشند و غالباً نقش این مادران مغفول واقع می‌شود.

امید ما به خدا این است که همان طوری که ما به مادرمان حضرت فاطمه زهرا (س) تأسی می‌کنیم، خدا به ما توفیق بدهد که زنان و دختران جامعه ما قدر همسران شهید، مادران شهید و دختران شهید را بیش از پیش بدانند ان شاء الله والسلام.

جوهر عمل توحیدی حلقه مفقوده کارهای فرهنگی ماست. آدم فرهنگی مقصر نیست چون آدم علمی ما این را تولید نکرده، چرا شیخ زکراکی بدون وجود سازمان تبلیغات، وزارت ارشاد، صداوسیما، بسیج، حوزه هنری، وزارت آموزش و پرورش، وزارت علوم، حوزه علمیه، توانسته میلیون‌ها نفر را در نیجریه شیعه کند؟ چون با زبان فطرت تبلیغ کرده، چرا شهید رحیمی این توفیق را داشته؟ چون به زبان فطرت یعنی زبان توحید عمل می‌کرده. چرا ما موفق نیستیم در وزارت علوم و نظام دانشگاهی ایران؟ چون علوم مان تبلیغی است به قول رهبری غیرتوحیدی. چرا صدا و سیما، سازمان تبلیغات ما، حوزه علمیه ما موفق نیست؟ چون حوزه علمیه ما ارسطویی است، حجابی روی انگاره توحید ما کشیده شده. شهدای ما نگاهشان فطری است و به زبان فطرت این ساز و کار را رقم می‌زنند.

■ همیشه پای یک زن در میان است

تبریک عرض کنم به شهید رحیمی، این شهید بزرگ بابت فرزندان و خانواده‌شان در وانفسایی که بسیاری از فرزندان بزرگان انقلاب، موجب خفت و خواری پدر و مادرشان هستند، فرزندان شهدای بزرگوار ما عمدتاً انسان‌های مطلوب و تراز و شاخصی هستند. یکی از علما در یک جلسه خصوصی می‌گفت: روی زندگی انبیاء مطالعه کردم که چرا بچه‌های برخی از انبیاء فاسد شدند؟ همین طور روی زندگی ائمه، می‌دانید دو تن از ائمه علیهم‌السلام توسط زن‌هایشان با زهر به شهادت رسیدند مثل امام حسن علیه‌السلام، و همین طور روی زندگی علما و فقها و مسئولان انقلاب اسلامی هم مطالعه گسترده‌ای

باید بکنیم؟ این خطر را داریم با چی خنثی می‌کنیم؟ با خون شهدای مدافع حرمان. کی متوجه این انحراف‌ها شده بود؟ امثال شهید رحیمی، این‌ها متوجه این قضیه شده بودند که انقلاب جهانی اسلام را باید با وحدت پیش برد. پس شناخت انگلیس و مودی‌گری‌هایش برای ما یک اصل استراتژیک است.

■ توحید، مبنای وحدت

نکته آخر و اساسی در روح کلی حرکت شهید رحیمی این است که مبنای ما در وحدت، توحید است که در نگاهی که خود شهید رحیمی هم دارد روی این نکته تأکید می‌کند. مهم‌ترین مشکل فرهنگی ما این است که تلقی درستی از توحید نداریم. وحدت بین شیعه و سنی این جاست که ما موحد هستیم و به «یک» اعتقاد داریم این یک یعنی چی؟ یعنی معرفت توحیدی. رهبر معظم انقلاب در مورد علی علیه‌السلام می‌فرماید جایگاه ممتاز علی علیه‌السلام در معرفت توحیدی‌اش است، شیعه علی علیه‌السلام شیعه‌ای است که معرفت توحیدی دارد، یعنی چی؟ یعنی حق و باطل را تفکیک می‌کند باطل را می‌زند و حق را اقامه می‌کند کسی که در ذهنش این‌گونه بود، موحد است.

حق و باطل، باطل را برزید حق می‌ماند، صفر و یک است، یکی را برزید یکیش می‌ماند نمی‌توانید بگویید حق افراط است، باطل تفریط است و حد وسطی وجود دارد.

شهید رحیمی چطور می‌تواند هم امام حسین علیه‌السلام را قبول داشته باشد و برای امام حسین علیه‌السلام عزاداری کند هم برود با برادران اهل سنت ساز و کار وحدت را رقم بزند چون جوهر عملش توحیدی است. این



«رسول مولتان» شامل شرح زندگی و مجاهدت‌های شهید محمدعلی رحیمی است که به ابعاد شخصیت، زندگی و فعالیت‌های این مجاهد بدون مرز می‌پردازد. این کتاب روایت خاطرات خانم مریم قاسمی زهد، همسر شهید رحیمی بوده و به قلم خانم زینب عرفانیان به نگارش درآمده است. بخش‌هایی از این کتاب را با هم می‌خوانیم.

سفر علی به آفریقا یک ماه طول کشید. روز تحویل سال برگشت. اتفاقاً جشن تکلیف فهیمه را هم همان روز گرفته بودم. پیش از اینکه علی برود، کادوی فهیمه را هم خریدیم. دلم می‌خواست برایش یک گردن بند بخرم که یادگاری نگهش دارد. تا متوجه شدم علی می‌خواهد از پدرش پول قرض کند، التگویی را نشانش دادم. موقع خانه‌تکانی عید شکسته بود و دستم نمی‌کردمش. دوست نداشتم تا چند تکه طلائی من

حساس بود. همان اندازه که مال خودش را راحت در خانه‌ی فرهنگ خرج می‌کرد، روی خرج کردن اموال آنجا سخت می‌گرفت. تذکر همیشگی‌اش هم این بود که از اموال، استفاده‌ی شخصی نکنیم. هر چه لازم داشتیم، لیست می‌کردیم می‌دادیم زهیر یا خودش که بخرد. یک بار، یادم رفته بود پاک‌کن رادر لیست خریدی که می‌دادم زهیر، بنویسم. محمد را فرستادم از دفتر پدرش پاک‌کن بیاورد. همان موقع هم زیر لیست خرید اضافه‌اش کردم و به زهیر گفتم یکی از

حواسمان نباشد، بروند از دفتر چیزی بردارند و متوجه نشویم که بگذاریم سر جایش. این طوری مدیون می‌شویم. پس بهتر است یاد بگیرند اصلاً چیزی از اموال دفتر بردارند. همان یک دفعه، شد بار اول و آخرمان. طوری حواسمان جمع شده بود که محمد هم با سن و سال کمش، رعایت می‌کرد. وقت‌هایی که علی سرش خلوت بود، محمد می‌رفت دفترش. وقتی می‌خواست یک نقاشی بکشد و به پدرش نشان دهد، بدو بدو می‌آمد

رسول مولتان

چهار روایت کوتاه از کتاب رسول مولتان؛ درباره زندگی مجاهدانه شهید رحیمی

بعضی وقت‌ها از سازمان تبلیغات تهران برای علی پول می‌فرستادند تا در مواردی که صلاح می‌داند، هزینه کند و یا به اوضاع خانواده‌های شیعه و بی‌بضاعت رسیدگی کند. نمی‌دانم به طور مستقیم از چه کسی دستور می‌گرفت، ولی نام آقای تسخیری و نواب را زیاد در حرف‌هایش می‌شنیدم. خیلی برای علی محترم بودند و مدام از ایشان تعریف می‌کرد. در حومه‌ی دهلی، روستایی بود به نام امروزه که اهالی‌اش شیعه و سید بودند. مردمش در وضع بسیار اسف‌باری زندگی می‌کردند و بعضاً به نان شبشان هم محتاج بودند. یکی از کارهای اصلی علی، سرکشی به آنجا بود. سال‌های اول، دست و بال خودمان خیلی تنگ بود و علی نمی‌توانست آن‌طور که می‌خواهد، از جیب خودش به آنها کمک مالی کند. اگر می‌توانست فقط یک وعده غذا برایشان ببرد، می‌گفت که شاید کم باشد؛ ولی وجدانم راحت است کاری را که توانش را داشته‌ام، برایشان انجام داده‌ام. از روی دلسوزی کاذبی زده بود که شاید بتواند گوشه‌ای از مشکلات آنها را کم کند. وظایف خانه‌ی فرهنگ، تعریف شده بود و بودجه‌ای برای این امور در نظر گرفته نشده بود. برای همین، علی از بودجه‌ای که سازمان در اختیارش قرار می‌داد، در این راه استفاده می‌کرد.

هست، از کسی پول قرض کنیم. علی هم زیر بار نمی‌رفت. می‌گفت که باید برای تو طلا بخرم، نه اینکه طلاهایت را هم بفروشم. آنقدر اصرار کردم که بالاخره راضی شد. تقارن خوبی بود. نوروز و جشن تکلیف و مهم‌تر از همه برگشتن علی، دستی به سرو صورتم کشیده و منتظر بودم تا علی پس از یک ماه بیاید و دور هم جمع شویم. جشن فهیمه، شلوغ و به یاد ماندنی برگزار شد. دور علی و چمدانش جمع شده بودیم. یکی یکی سوغاتی‌ها را در می‌آورد و ما هم ذوق می‌کردیم. البته وسعمان نمی‌رسید که خیلی از این خرج‌ها بکنیم و می‌دانستم علی همه چیز را از حراجی‌ها گرفته، ولی با همان هدیه‌های کوچک هم، بچه‌ها حسابی خوشحال می‌شدند. سوغاتی همه را که می‌داد، تازه نوبت سوغاتی من می‌رسید. امکان نداشت یک تکه مخصوص من بیاورد. بعضی وقت‌ها صدای بچه‌ها در می‌آمد که چرا بین ما و مامان فرق می‌گذاری؟ علی هم بادی به غیغ می‌انداخت و ابروهایش را بالا می‌داد:

- پس چی؟ مامانتونه. معلومه که بیشتر برایش سوغاتی میارم! هوای من را خیلی داشت.

پاک‌کن‌ها را برای دفتر می‌خواهم، بخرد و بگذارد روی میز علی. سردرس بودیم که علی با عصبانیت آمد خانه:

- بچه‌ها از دفتر من چیزی برداشتن؟ بچه‌ها سرشان را از روی دفتر کتابشان بلند کردند. من هم خونسردانه و بی‌خبر از همه جا جواب دادم:

- پاک‌کن.

با اینکه هیچ وقت اهل برخورد تند با بچه‌ها نبود، صدایش رفت بالا:

- مگه من نگفتم از دفتر چیزی بردارید؟ اصلاً بدون پاک‌کن بمونن. بدون مداد بمونن.

هر چه می‌خواستم توضیح بدهم، اجازه نمی‌داد:

- هیچی هم نداشته باشین، حق ندارین به وسایل دفتر دست بزنین. بار آخر باشه که همچین کاری کردین. هر چی می‌خواهید بخرید، ولی به وسایل دفتر دست نزنید. به زهیر بگید همه چی براتون بخره.

همین‌طور با عصبانیت می‌گفت و ما هم با تعجب نگاهش می‌کردیم. می‌خواستم آرامش کنم:

- این مصرف شده و کوچیک بود، من نومی‌خرم به جاش می‌دارم.

باز حرف خودش را تکرار می‌کرد.

- حتی یه برگ کاغذ هم حق ندارید از دفتر بردارید.

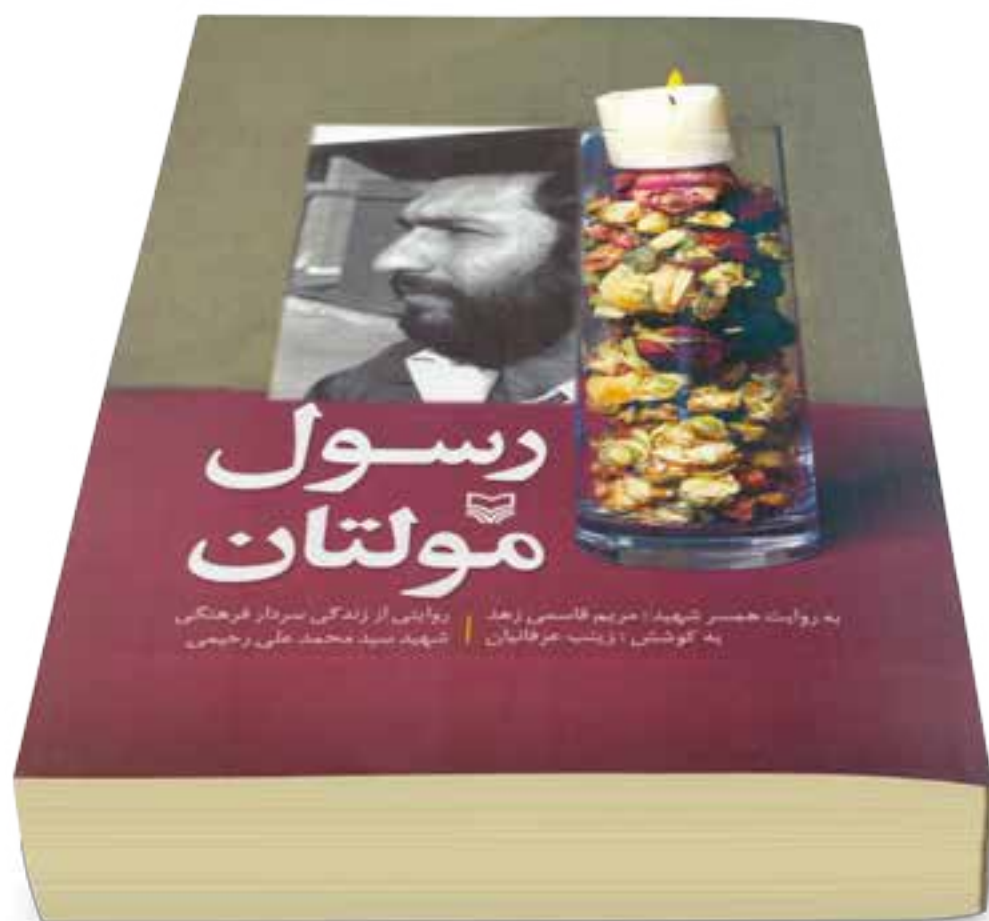
استدلالش این بود که بچه‌ها به این کار عادت می‌کنند. ممکن است مایک بار

خانه، مدادش را برمی‌داشت و باز بدو بدو برمی‌گشت.

■

هر کدام از بچه‌ها پیش علی جایگاه خودش را داشت. حضور کم علی در خانه و مشغله‌های فراوان کاری‌اش باعث می‌شد بچه‌ها وقتی که هست، قدرش را خیلی بدانند. بعضی وقت‌ها می‌دیدم فهیمه نشسته تخمه‌ی آفتاب گردان می‌شکند و مغزها را جمع می‌کند توی بشقاب.

هر چه هم می‌پرسیدم چرا نمی‌خوردشان، سر بالا جواب می‌داد. علی که از در می‌آمد تو، می‌پرید جلو که بابا بفرمایید تخمه. او هم که انگار دنیا را بهش می‌دادند. دخترش را بغل می‌کرد و دوتایی می‌نشستند به خوردن مغز تخمه. یا میوه پوست می‌کرد و می‌داد برادرهایش ببرند دفتر علی. اگر علی آخر شب زنگ داخلی را می‌زد و چای می‌خواست، تا من چشم بگردانم، فهیمه چای را ریخته بود و می‌دوید سمت دفتر پدرش. علی بعضی روزها خسته و بی‌حال از دفترش می‌آمد، می‌نشست و سرش را تکیه می‌داد عقب. فهیمه را صدا می‌زد. او هم از خدا خواسته، می‌دوید و مشغول ماساژ سر پدرش می‌شد. بعد هم با حوصله و مهربان موهای پدرش را شانه می‌کرد. علی چشم‌هایش را روی هم می‌گذاشت. آرامش و رضایت رادر چهره‌ی هر دویشان می‌دیدم.



رسول مولتان

به روایت حمیرا شہید: مریم قاسمی، زہد | روایتی از زندگی سردار فرهنگس
به گوشش: زینب عرفانپور | شہید سید محمد علی رحیمی

مبلغ بدون مرز

روایت مریم قاسمی زهد، همسر شهید سید محمدعلی رحیمی از زندگی و فعالیت‌های شهید

سه هفته بعد برگشت. وقتی آمد، گفتم: «تو که گفتی من می‌رم و به احتمال زیاد دیگه بر نمی‌گردم!» گفت: «خب حالا خیلی ناراحتی که برگشتی؟» گفتم: «نه، مطمئنم که هیچ مشکلی برای تو پیش نمی‌یاد.»

■ آغاز مأموریت مولتان

سال ۷۳ مأموریت به پاکستان را زمزمه می‌کرد: «مولتان شهریه که هیچ ایرانی و مدرسه فارسی زبانی نداره.» گفتم: «پس صحبتش رو نکن. ما سه تا بچه مدرسه‌ای داریم. اصلاً امکان نداره که بتونیم اون‌جا دوام بیاوریم.» چندین بار دیگر از مولتان صحبت کرد و نهایتاً در اردیبهشت

مأموریت‌های سید دوباره شروع شد و در بهمن و اسفند به کشورهای آفریقایی رفت. مأموریت داشت که تمام مدارس دینی کشورهای آفریقایی را بررسی کند. عید از راه می‌رسید و هنوز برنگشته بود. در همان یک اتاق و با شرایط سختی که داشتیم، سفره هفت سین مفصلی را چیدم. من و بچه‌ها منتظر بودیم که سال نو را با او شروع کنیم. انگار از دل ما خبر داشت، چون درست روز سال تحویل از آفریقا برگشت. با علاقه و هیجان خاصی از مأموریت سرکشی به مدارس دینی آفریقا که پراز محرومیت و سختی بود؛ حرف می‌زد.

در سال جدید خانه‌ی کوچکی اجاره کردیم و طبق معمول وسایل مختصری خریدیم. در این مدت قرار بود که علی به افغانستان برود. قبل از این سفر به من گفت: «من می‌رم و چند ماه دیگه برمی‌گردم. شاید هم دیگه برنگشتم!» همیشه این جور موقع‌ها سربه سرش می‌گذاشتم: «تو هیچ چیزیت نمی‌شه! مطمئن باش می‌ری و برمی‌گردی.»

از فروردین ۵۹ که با سید ازدواج کرد تا زمان شهادت او در اسفند ۷۵، همواره پشت سید بود. شهید مأموریت‌های خارجی زیادی داشت، از هند و پاکستان گرفته تا افغانستان و کشورهای آفریقایی. شرایط سخت زندگی در هند و تهدیدات تروریستی در مولتان پاکستان، بر عشق و علاقه اعضای این خانواده نسبت به هم تأثیری نداشت. متن پیش رو روایاتی کوتاه است از زبان همسر شهید رحیمی که زندگی و فعالیت‌های ایشان را در مولتان تا زمان شهادتش به تصویر می‌کشد.

■ عشق بدون مرز، از آفریقا تا افغانستان

وقتی که از هند برگشتیم، طبق معمول مشکلات مالی داشتیم. برای اجاره کردن خانه، پول کافی نداشتیم و تصمیم گرفتیم دوباره یک سال مهمان خانه پدر علی باشیم. یک اتاق برای ما بود و بقیه چیزها مشترک.





«خوب بالاخره کار کردن این مسائل را هم دارد. چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد؟ هیچ اتفاقی نمی‌افتد. آقای رحیمی آمده‌اند این‌جا که کار کنند، قرار باشد کار نکنیم که فایده‌ای ندارد.»

■ مبلغ بود تا رایزن

همان ۵-۶ ماه اول آوازه‌ی خانه‌ی فرهنگ در همه‌جا پیچید، وهابیون احساس خطر کردند. هر روز تهدیدهای وهابیون بیشتر می‌شد. کار به جایی رسیده بود که نامه می‌نوشتند و داخل خانه فرهنگ می‌انداختند. حتی تهدید می‌کردند که زن و بچه تو را هم می‌کشیم! یک جور حبس خانگی شده بودیم ولی خودش همه‌جا می‌رفت. ظهیر می‌گفت: «خانم! آقا جاهایی که می‌خواهد برود، جاهای خطرناکی است ولی اصلاً توجه نمی‌کند و می‌رود.» با تمام این مشکلات، همچنان به کارش ادامه می‌داد و کوتاهی نمی‌کرد. به تمام مسائل مردم مثل مشکلات معیشتی توجه داشت. با وجود تهدیدات تروریستی، از سر زدن به یتیم‌خانه‌ها دریغ نمی‌کرد. در مناطق محروم افرادی را می‌شناخت که وضعیت مالی خوبی نداشتند و برای آن‌ها مواد غذایی می‌فرستاد. فقط به روابط دیپلماتیک با بزرگان اکتفا نمی‌کرد. بیشتر مبلغ بود تا یک رایزن.

■ اتحاد در روز قدس

- وهابیت در پاکستان فعالیت خیلی زیادی دارد و از عربستان تغذیه می‌شوند. در فضایی که شیعه و سنی نسبت به هم دید خوبی ندارند و با هم اختلاف هم دارند، کار کردن خیلی سخت است. آقای رحیمی با هر دو گروه ارتباط داشت و سعی می‌کرد که مودت و دوستی بین آن‌ها برقرار کند. برای خنثی کردن اهدافی که وهابیون داشتند، تصمیم گرفت که روز قدس را به گونه متفاوتی برگزار کند. با بزرگان شیعه و سنی صحبت کرد و تمام امکاناتی را که لازم بود، به آن‌ها داد. آن‌ها را راهنمایی کرد و گفت: «خارج از خانه فرهنگ مراسم بگیرید و من را دعوت کنید.» آن‌ها رفتند و خودشان مراسم را در محلی

-کارمندان پاکستانی خانه فرهنگ، واقعاً عاشق آقای رحیمی شده بودند. هر زمانی که آقای رحیمی روزه بود، ظهیر حتماً روزه می‌گرفت. همسرش به من می‌گفت که هر چه به او می‌گویم که آقا روزه است، حالا تو چرا روزه می‌گیری؟ می‌گفت: «وقتی آقا روزه است، من هم باید روزه باشم. هر کاری که آقا می‌کند، من هم باید انجام بدهم.» شب‌ها کارمنداها پا به پای آقای رحیمی تا دیروقت کار می‌کردند، گاهی اوقات می‌رفتم تا از آن‌ها عذرخواهی کنم: «بخشید که آقای رحیمی خیلی از شما کار می‌کشد.» با حالت خاصی به سینه‌شان می‌زدند: «ما همه خدمتگذار صاحب هستیم! وقتی صاحب خودش تا دیروقت کار می‌کند، ما چه جوری او را تنها بگذاریم؟ وقتی که می‌بینیم صاحب خودش آنقدر کار می‌کند، خسته نمی‌شویم. اصلاً نمی‌فهمیم که خستگی چیست!» این فضایی که ایشان ایجاد کرده بود، باعث می‌شد که همه کارمنداها با عشق کار کنند و این عشق به همه مخاطبینی که در خانه فرهنگ حضور پیدا می‌کردند؛ منتقل می‌شد.

■ انقلاب کوچک در مولتان

-اغلب کسانی که پیش علی می‌آمدند، از خاندان‌های خیلی بزرگ شهر مثل گردیزی و بخاری بودند. برخورد‌های صمیمی علی با کارمندان و افراد مختلف باعث شد که افراد عادی هم به خانه فرهنگ بیایند. سه، چهار ماه، از رفتن ما به مولتان می‌گذشت، روزی یکی از خانم‌های پاکستانی پیش من آمد و گفت: «خانم! من از شما می‌خواهم که از این‌جا بروید، این‌جا نمائید!» خیلی ناراحت شدم و گفتم: «چرا؟ مگر چه کار کردیم؟ چه اتفاقی افتاده است؟» گفت: «تا به حال در این شهر، افراد زیادی آمده‌اند ولی هیچ کس مثل آقای رحیمی نبوده. انگار آقای رحیمی با خودش انقلاب را به مولتان آورده است. الان در مولتان و حتی اطراف شهر، خیلی آوازه‌ی خانه فرهنگ پیچیده است. همه ما ترس برمان داشته است که ایشان را ترور کنند. شما نمائید! ما لیاقت این آقا را نداریم!» خیالم راحت شد، خندیدم:

و همه مسیرها مشخص بود.

■ حفظ وحدت

-در خانه فرهنگ مراسمات مختلفی مثل هفته وحدت، هفته دفاع مقدس، میلادها و ایام عزرا را برگزار می‌کرد. گاهی مراسم، خیلی بزرگ و گاهی اوقات مراسم را یک مقدار کوچک‌تر می‌گرفت. به خاطر این که وحدت بین شیعه و سنی حفظ شود، بعضی مراسمات مثل تولد ائمه علیهم‌السلام را جمع و جورتر برگزار می‌کرد.

■ نخست وزیر در خانه فرهنگ

-ظهیر، منشی خانه فرهنگ، خیلی به سید علاقه داشت. روزی به من گفت: «قبلاً مسئولینی که این‌جا بودند، خودشان برای مراسمات به افراد سرشناس زنگ می‌زدند و از آن‌ها دعوت می‌کردند ولی آن‌ها نمی‌آمدند. آقای رحیمی شخصیتی دارند که من که منشی او هستم، به مهمترین افراد مثل یوسف رضا گیلانی و نخست وزیر زنگ می‌زنم؛ بلافاصله برای مراسم‌ها می‌آیند.» وقتی که مراسم می‌گرفتند، همیشه صدلی کم می‌آوردند! در هر مراسمی، خانه فرهنگ مملو از جمعیت می‌شد.

■ عکسی برای حقیقت

- برای ۲۲ بهمن نمایشگاه عکس فوق‌العاده بزرگی برگزار کرد. تمام راهروها و حیاط را با عکس پر کرده بودند، خودش می‌ایستاد و قصه هر عکس را توضیح می‌داد. عکس‌ها مربوط به وقایع انقلاب، تسخیر لانه جاسوسی و دفاع مقدس بود. تا آن جایی که توان داشت می‌ایستاد و وقتی هم که خودش نبود، حتماً من را می‌گذاشت و می‌گفت: «شما همین‌جا وایستا. اگر سوالی داشتند، توضیح بده و در مورد عکس‌ها صحبت کن.» معمولاً خودش پای کار بود، این طور نبود که بگوید این‌جا یک عکس بزنید و بروید. خودش شب قبل نمایشگاه تا دیروقت می‌ایستاد، هر چه هم که بقیه می‌گفتند: «آقا شما بروید استراحت کنید، ما هستیم.» می‌گفت: «نه، من باید باشم و ببینم که چه جور کار می‌کنید.»

■ خدمتگذار صاحب هستیم!

ماه بود که رفتن به مولتان را برای من تکلیف کرد. وقتی که در هند بودیم، خبر شهادت شهید گنجی را در پاکستان شنیده بودم و این مساله ماه‌ها ذهن من را درگیر کرده بود که چرا نباید مراقب کارمندان، رایزن‌ها و مأمورینمان باشیم. برای همین اسم پاکستان، حس بدی را در من تداعی می‌کرد ولی تکلیف بود. وقتی پای تکلیف به میان می‌آید، باید همه دغدغه‌ها را کنار گذاشت و به تکلیف عمل کرد.

■ قدم زدن در راه خدا

-ابتدا به اسلام‌آباد رفتیم، دو روز آن‌جا ماندیم و بعد با پرواز مولتان به سوی این شهر حرکت کردیم. هواپیما کوچک بود و خیلی تکان می‌خورد. به خاطر این که آن وضعیت، ما را ناراحت نکند، شروع کرد به شوخی کردن و خندانند ما. سر بچه‌ها را گرم کرد تا به مولتان رسیدیم. در محل کار جدی ولی با خانواده خیلی شوخ بود. بعد از این که به مولتان رسیدیم، مراسمات مختلف شروع شد. در مراسم تودیع و معارفه، سید صحبت کرد: «برای آمدن به این‌جا استخاره کردم، تعبیر استخاره این بود که تو در راه خدا قدم برمی‌داری. حالا من به این‌جا آمدم و می‌خواهم به کمک شما در این‌جا کار کنم.»

قبل از این که به مولتان بیاییم، تمام برنامه‌ریزی‌ها و تحقیقاتش را کرده و برای اجرایی کردن آن‌ها آماده بود.

■ ون قرمز

-روزی علی گفت برویم شهر را ببینیم. مولتان بیشتر شبیه روستا بود، نه شهر! خیابان‌هایش آسفالتی نصفه نیمه داشت. وقتی برای خرید می‌رفتیم، مردم خیلی نگاه می‌کردند. چون تنها ایرانی‌های آن شهر بودیم. با ماشین بنز نمی‌رفتیم. یک ماشین ون معمولی داشتیم که با آن بیرون می‌رفتیم. وقتی بچه‌ها اعتراض می‌کردند، می‌گفت: «ماشین بنز برای مهمان‌هایی است که می‌آیند. ما با همین ون می‌رویم، جلب توجه هم نمی‌کند. این جوری مردم بیشتر راغب می‌شوند که با ما صحبت کنند.» راننده هم نمی‌بردیم، خودش مسیرها را یاد گرفته بود. شهر، کوچک

من هم می‌گفت: «شما تا آن جایی که فرصت می‌کنی در این کلاس‌ها حضور داشته باش و به من گزارش بده که بیشتر چه چیزهایی لازم است. شاید اگر خودم حضور داشته باشم، جلوی من چیزی نگویند. شما چون خانم هستی و می‌توانی ارتباط دوستانه با آن‌ها برقرار کنی، به تو بهتر از مشکلاتشان می‌گویند. بین نیازهایشان چیست، تا آن جا که می‌شود من این نیازها را برطرف می‌کنم.»

■ دفاع مقدس به زبان اردو

-در پاکستان ۸ خانه فرهنگ داشتیم که فقط در خانه فرهنگ مولتان، مرکز دوبلاژ فیلم وجود داشت. زمانی که وارد خانه فرهنگ شدیم، هیچ تحرکی در آن استودیو نمی‌دیدم. ایشان مثل همیشه که می‌خواست بهترین استفاده را از امکانات بکنند، آن استودیو را فعال کرد، دوبلور آوردند تا فیلم‌های ایرانی را به اردو دوبله کنند. فیلم‌هایی که دوبلاژ می‌شد، فیلم‌های دفاع مقدس بود تا تبلیغی برای کشور ما باشد. اهالی مولتان هم این فیلم‌ها را خیلی دوست داشتند.

■ به خدای کعبه رستگار شدم!

-آیت الله جنتی روی شناختی که از

نمی‌دادند. آقای رحیمی به خاطر این که مسلمان‌ها را با دانش روز آشنا کند، تأکید داشت که کلاس کامپیوتر تشکیل شود. اکثراً جوان‌های شیعه و سنی از این کلاس‌ها استفاده می‌کردند. آن‌ها را از همین سنین پایین کنار هم می‌نشاند تا شاید به واسطه این‌ها، پدر و مادرهایشان هم کنار هم بنشینند و بفهمند که می‌توانند با همدیگر رابطه خوبی داشته باشند.

■ از انقلاب بگو!

بیشتر به زبان انگلیسی تسلط داشت ولی زبان اردوی ایشان خیلی خنده‌دار بود. گاهی وقت‌ها که اردو صحبت می‌کرد، خیلی خنده‌مان می‌گرفت! انگلیسی او بهتر از من بود و اردوی من هم بهتر از ایشان. برای همین به من می‌گفت که مطالب مهم روزنامه‌های اردو زبان را برایش ترجمه کنم. روزنامه انگلیسی را راحت می‌توانست بخواند ولی چون بیشتر روزنامه‌ها اردو زبان بود؛ تأکید داشت که حتماً مطالب آن روزنامه‌ها را ببیند. تأکید زیادی داشت که من حتماً در کلاس‌ها حضور داشته باشم. نه به خاطر این که کامپیوتر یاد بگیرم، بلکه حضور داشته باشم تا هر زمان که فرصت پیدا کردم از انقلاب و امام صحبت کنم. به

که در خانه فرهنگ داشتیم، به خاطر همین کلاس‌های زبان فارسی و کلاس‌های دیگر بود.

■ کلاسی برای وحدت

- در ارتباط گیری با بچه‌ها خیلی مهارت داشت. از موقعیتش برای تربیت بچه‌ها بهره می‌برد تا انقلاب و اسلام را به آن‌ها بشناساند. برای بچه‌های مولتان کلاس نقاشی گذاشته بود. دختر و پسر به آنجا می‌آمدند و در مراسم‌ها به آن‌ها جایزه می‌داد. شاید آن موقع این کار از نظر بعضی‌ها خیلی مهم نبود ولی مردم مولتان خیلی محروم بودند. بچه‌های آن‌ها آموزش درستی نداشتند. آقای رحیمی از همین کلاس‌ها استفاده می‌کرد که به واسطه این بچه‌ها، پدر و مادرهای آن‌ها هم جذب خانه فرهنگ شوند. برای سید، شیعه و سنی فرقی نداشت. هدف اصلی او این بود که فضای اختلاف بین شیعه و سنی را از بین ببرد.

■ ترویج دانش روز

- آن زمان هیچ کس کامپیوتر نداشت و بلد نبود که با آن کار کند ولی یکی از کلاس‌های خانه فرهنگ کلاس کامپیوتر بود. تهیه کردن کامپیوتر خیلی سخت بود و از ایران بودجه

برگزار کردند. سخنران دعوت کرده و آقای رحیمی هم مهمان خصوصی آن جلسه بود. شیعیان و سنی‌ها کنار هم، روی زمین نشسته بودند و صحبت‌ها درباره‌ی وحدت بین مسلمان‌ها بود. صحبت از این بود که مسأله قدس مسأله‌ی اصلی ما مسلمان‌هاست و ربطی هم به شیعه و سنی بودن ندارد. برگزاری روز قدس بازخورد زیادی در مولتان داشت و تبدیل به تیر بزرگ روزنامه‌های فردا شده بود.

■ زبان فارسی علیه استعمار

۱ انگلیسی

-در خانه فرهنگ کلاس‌های مختلفی مثل کلاس زبان فارسی، نقاشی و کامپیوتر گذاشته بودند ولی آقای رحیمی تأکید خیلی زیادی روی زبان فارسی داشت و خودش هم برای درس دادن می‌رفت. چون قبل از این که هند و پاکستان مستعمره انگلیس شوند، زبان آن‌ها فارسی بوده ولی انگلیس، این زبان را تغییر داده و به حاشیه رانده بود. سید هر زمانی که فرصت داشت، در کلاس حضور پیدا می‌کرد تا درس بدهد و اشکالات آن‌ها را برطرف نماید. مسابقاتی که برگزار می‌کرد، انگیزه‌ای بود تا اهالی مولتان به کلاس‌ها بیایند. رفت و آمد زیادی





آقای رحیمی داشت، ایشان را برای ماموریت مولتان پیشنهاد داده بود ولی ظاهراً فشارهایی از تهران وجود داشت تا آقای رحیمی را از مولتان برگردانند. فردی برای بررسی به مولتان آمده بود ولی هیچ سندی علیه ایشان پیدا نکرده و دست خالی به ایران برگشته بود. فشارها بیشتر شد و همان فردی که برای بررسی به مولتان آمده بود، به آقای رحیمی زنگ زد و با تعلق بسیار گفته بود که آقای رحیمی ظاهراً آخر، ماموریت شما را زدند و باید برگردید! فکر کرده بود که آقای رحیمی ناراحت می‌شود ولی سید گفته بود: «فُزْتُ و رَبِّ الكعبه. به خدا بهترین خبری بود که به من دادید! من راحت شدم.»

■ هر روز یک تهدید

-به خاطر تقویت زبانم، اردو مطالعه می‌کردم و معمولاً دیر می‌خوانیدم. سید هم به خاطر حجم کاری که داشت، همیشه دیر به خانه می‌آمد. ساعت ۱ نیمه شب بود که از دفتر کار آمد. تعجب کردم و گفتم: «چه قدر زود به خانه آمدی؟» گفت: «خواست می‌آدم؟» گفتم: «نه.» گفت: «می‌خوام یک کم صحبت کنیم.» رنگ و رویش پریده بود و ناراحت به نظر می‌رسید. من روی مبل نشسته بودم ولی ایشان همین‌طور راه می‌رفت. هر موقع مضطرب یا ناراحت بود، همین جور راه می‌رفت. شروع به صحبت کرد: «چند وقت قبل حافظ رضا و یک عده دیگر را گرفته بودند. چند روز پیش حافظ رضا را آزاد کردند، او هم خودش را به سختی به خانه فرهنگ رساند و به من گفت که تمام مکالمات شما را در زندان برای ما پخش می‌کردند. چون زبان فارسی بلد بودیم، می‌گفتند که ترجمه کن و بگو که چه می‌گوید. هدفشان شما هستی، خیلی مراقب باش، باید از اینجا بروی. تمام این مدت این‌ها را سؤال می‌کردند، فقط زن و بچه‌ها را بردار از اینجا ببر، شما در خطری.» من هم با شنیدن این حرف‌ها مضطرب شدم. آقای رحیمی گفت: «وقتی که شما رو بیرون نمی‌برم، به این خاطر که تهدیدات خیلی زیاد شده! روزی نیست که به من زنگ زنند یا داخل خانه فرهنگ نامه نیندازند و تهدید نکنند.»

■ راننده تاکسی!

-حدود یکی دو ماهی بود که به خاطر تهدیدات، پلیس‌ها در خانه فرهنگ حضور داشتند. همان شبی که با من صحبت کرد، گفت: «این پلیس‌ها اصلاً حفاظت نمی‌کنند! یا گوشه خانه سیگار می‌کشند یا چای می‌خورند. من بارها به تهران گفتم که من و خانواده‌ام در خطر هستیم و این‌ها حفاظتی از ما نمی‌کنند اما در تهران هیچ کس اهمیتی به حرف‌های من نمی‌دهد. اگر به تهران بروم، اولین کاری که می‌کنم پیش حاج آقای تسخیری می‌روم و با او درد و دل می‌کنم. بعد استعفا می‌دهم و می‌آیم بیرون. یک تاکسی می‌خرم و با اون کار می‌کنم!» من با عصبانیت گفتم: «این حرف یعنی چه؟» گفت: «آخر این‌ها نمی‌فهمند چه کار می‌کنم! وقتی نمی‌فهمند، ناچار هستم این کار را بکنم.» خیلی دلش گرفته بود. از طرفی هر روز تروریست‌ها تهدیدش می‌کردند، از طرفی هم از تهران فشارهای زیادی روی او بود و با بی‌مهری مواجه شد.

■ آرامش پس از شهادت

-خانه فرهنگ دو در داشت، یکی در جلویی و یکی هم در پشتی. صبح متوجه صدای بلندی شدم. انگار

افتاده و سرو سینه‌اش خونی بود. فقط فریاد می‌زد: «یا زهرا، یا حسین! سید خدا را کشتند.» آرامش خاصی در چهره‌اش بود. انگار تمام ناراحتی‌ها و گرفتگی‌ها از صورتش برطرف شده بود. لیخندی هم بر لب داشت. انگار زنده زنده بود!

■ بماند برای پسر!

-خیلی برای خودش لباس نمی‌خرید، می‌گفتم: «تو رئیس خانه فرهنگ هستی! باید چند دست لباس متفاوت بپوشی! یک دست کت و شلوار داری، همیشه آن‌ها را می‌پوشی، برای خودت لباس بخر.» ما دو دست کت و شلوار برایش خریدیم. در خانه کت و شلوارها را پوشیده بود و راه می‌رفت تا نشان بدهد که خوش تیپ شده است یا نه. برگشتم و با شوخی گفتم: «وای علی! یعنی می‌خواهی آنقدر زنده بمونی که همه این لباس‌ها رو بپوشی؟» یک لحظه مکث کرد، خودم هم پشیمون شدم، گفتم: «عیب نداره، اگه من مُردم، مهدی لباس‌های من رو می‌پوشه. همین‌طور هم شد! بعد از شهادتش، پسر مهدی، کت و شلوارهای نویی که شهید رحیمی استفاده نکرده بود را پوشید.

یکی با میله آهنی، محکم به در پشتی می‌زد و می‌گفت: «خیر آیه‌ه، خیر آیه‌ه» یعنی برایتان خیر آوردم. از سمت در جلویی هم صدای شلیک گلوله می‌آمد و اصلاً قطع نمی‌شد. وقتی صدای گلوله قطع شد، مقنعه‌ام را سرم می‌کردم تا ببینم چه خبر شده است. یک دفعه پلیس‌ها داخل خانه ریختند. خیلی ترسیدم، گفتم: «صاحب کجاست؟ آقا کجاست؟» گفتم: «آقا دفترش است.» گفتم: «آقا دفترش نیست و به خانه آمده است.» گفتم: «آقا خانه نیست، در دفترش است.» بعد از چند دقیقه ظهیر زنگ زد: «آقا کجاست؟ دفترش نیست.» گفتم: «برو محوطه، قسمت اداری و داخل پارکینگ را بگرد.» قطع کرد، دوباره زنگ زد: «آقا نیست. در دفتر هم قفل است.» گفتم: «همین الان آقا از خانه به دفترش رفت، در دفترش جلسه داشت. در دفتر را بشکن.» چند دقیقه بعد صدای گریه او بلند شد. نمی‌دانم چطور خودم را به دفتر آقای رحیمی رساندم. لای در را که باز کردم، رد پای که از خون گذشته بود را دیدم. تمام دفتر بوی خون می‌داد. دو نفر از کارمندا هم سرشان پایین بود و های‌های گریه می‌کردند. وارد اتاق که شدم، آقای رحیمی را دیدم که زیر میز کنفرانس

جور هندوستان

روایتی از فعالیت‌های مجاهدانه‌ی شهید سید محمدعلی رحیمی در هندوستان

خدمتگزار اسلام کار کنید. بعد به آقای شجاع‌خانی اشاره کرد که شما برو و گفت: ایشان آدم احساساتی است. خودم مشکل رو حل می‌کنم.»

شخصیت قاطعی داشت. نسبت به کار متعهد بود. حرف زدن روبه‌روی رایزن کار آسانی نبود. او فقط یک مشاور و کارمند محلی بود که با بودجه رایزنی استخدام شده بود ولی ترسی نداشت و کار خودش را انجام می‌داد. اختر مهدی درباره شخصیت شهید می‌گوید: «بعضی‌ها می‌گفتند که رحیمی شدت‌گرا است. شدت‌گرا نبود ولی برای سازش با باطل آماده نبود. به مولای متقیان می‌گفتند که فلانی را فعلاً معزول نکنید اما امام می‌فرمود: من برای ساختن با باطل برای یک لمحّه هم آماده نیستم. من نمی‌خواهم تا دیر، پیش پروردگار جوابگو باشم. رحیمی پیرو سرسخت این سیاست علوی بود. کار را انجام می‌داد ولو اینکه ضرر ببیند.»

در مجله «راه اسلام»، تصمیم‌گیری درباره چاپ مقالات به عهده او بود. یکی از اهداف مجله ایجاد اتحاد بین برادران سنی مذهب و شیعیان از طریق روشن‌گری بود که شهید رحیمی در آن سهم مهمی داشت. در یکی از این شماره‌ها مقاله‌ای از حجت‌الاسلام عبدالکریم بی‌آزار شیرازی چاپ شد و ایشان با دلایل مختلف اثبات کرد که دو آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» و «یا ایها الرسول بلغ ما انزل من ربک» ارتباط معنایی با هم دارند، در حالی که اهل سنت و وهابی‌ها خلاف این عقیده را داشتند. بعضی‌ها گفته بودند که چاپ این مقاله ایجاد اختلاف خواهد کرد ولی با حمایت شهید رحیمی، مقاله چاپ شد. بعد از انتشار آن مقاله یک متخصص علوم قرآنی از یکی از مراکز وهابیت نامه‌ای به مجله نوشت: «جناب آقای مدیر مجله راه اسلام! ما عقیده داشتیم که این دو آیه مبارکه با هم هیچ ارتباطی ندارند ولی بعد از

خانه فرهنگ بود. در کار فرهنگی شوق عجیبی داشت. گاهی سر بعضی از کارهای فرهنگی خیلی زیاد با مسئول خانه فرهنگ یا رایزن فرهنگی چانه می‌زد تا بتواند آن کار را انجام دهد. چهارصد، پانصد خانواده ایرانی در هند زندگی می‌کردند. خانه فرهنگ ایران در اعیاد و عزاداری‌ها، مراسم و برنامه‌های متنوعی داشت. متصدی این برنامه‌ها هم شهید رحیمی بود. وسواس خاصی در کارها داشت. عادت داشت همه مطالب و کارهایی که می‌خواست انجام بدهد را در دفترچه یادداشتی بنویسد. در کارش دقیق بود. بهترین کارها را انجام می‌داد و همیشه حرص و جوش برنامه‌ها را می‌زد. خانه فرهنگ برای عید نوروز جشنی گرفته بود. ارتباط با علما، ارتباط با اساتید زبان فارسی، دعوت کردن آن‌ها و اجرای مراسم با خودش بود. آقای خواجه پیری می‌گوید: «خودش مجری بود. اتفاقاً مجری خوبی هم بود. این که از شروع تا پایان مراسم را یک نفر انجام دهد، واقعاً کار مشکلی است ولی او این کارها را یک تنه انجام می‌داد.»

اولین مجله‌ای که از طرف جمهوری اسلامی ایران به وسیله دانشجویان ایرانی در دهلی نو چاپ شد، «کوثر» بود. بعد از مدتی شهید رحیمی به همراه محسن شجاع‌خانی و آقای اختر مهدی مجله «راه اسلام» را برای مسلمانان شبه قاره هند راه‌اندازی کردند. شهید رحیمی و محسن شجاع‌خانی، بررسی متون را انجام داده و برای ترجمه به زبان اردو به اختر مهدی می‌دادند. برای مجله داستان‌های کوچک انتخاب می‌شد که گاهی بین اختر مهدی و شجاع‌خانی سر موضوع داستان‌ها و چاپش اختلاف به وجود می‌آمد. روزی اختلاف شدیدی بر سر چاپ داستانی به وجود آمد. اختر مهدی درباره آن روز می‌گوید: «از در بیرون می‌رفتم که رحیمی آمد. صلح و دوستی و آشتی را دوباره ایجاد کرد و گفت شما باید به عنوان

استقلال و پیاده شدن احکام اسلام برای ملت‌های دریند نیست.» سفرا و رایزن‌های فرهنگی ایران در کشورهای مختلف، از جمله افرادی بودند که وظیفه صدور انقلاب را به عهده داشتند. افرادی که رنج دوری وطن و نبود امکانات را به جان می‌خریدند و بسیاری از آن‌ها مانند شهید ناصرریگی، محمود صارمی، صادق گنجی و... در این راه به شهادت رسیدند. شهید سیدعلی رحیمی هم یکی از این افراد بود که در سال ۶۳ برای ادامه تحصیل وارد هند شد ولی بیشتر از این که به فکر تحصیل باشد، به تبلیغ انقلاب و اسلام مشغول بود.

ابتدا به عنوان دانشجو، همراه همسر و دو فرزندش به هند آمد. زندگی در آن جا شرایط سختی داشت. بعد از مدتی وارد خانه فرهنگ شد. با تلاش و علاقه‌ای که نسبت به کار داشت، به او پیشنهاد دادند که به عنوان کارمند محلی مشغول به کار شود. کم‌کم مورد توجه مسئولین قرار گرفت و قراردادهایش مرتب تمدید می‌شد.

خیلی زود با محیط هند آخت شد و به سختی‌ها عادت کرد. استقامتی که در کار داشت، برای همه جالب بود. با روحیه انقلابی و جهادی، در هر شرایطی کار می‌کرد. انجام کار برایش یک تکلیف معمولی نبود؛ بلکه انگیزه‌ای بود تا کار را به بهترین صورت انجام دهد. با استمرار و علاقه‌ای که از خود نشان داد، خیلی سریع‌تر از سایر عناصر ایرانی که به هند می‌رفتند؛ زبان اردو را یاد گرفت. آقای خواجه پیری از روزهای اولی که شهید رحیمی به هند آمده بود می‌گوید: «در اوایل ایشان خیلی اردو بلد نبود و گاهی الفاظ را پس و پیش می‌گفت، ما می‌خندیدیم ولی خیلی زود اردو را یاد گرفت.»

جنس کار فرهنگی را می‌شناخت و خوب می‌توانست در هند کار کند. به کارها خیلی زود مسلط می‌شد و کنار می‌آمد. مدتی مسئول کتابخانه

بین سالهای ۶۳ تا ۷۱ در هند زندگی می‌کرد و مدتی کارمند خانه فرهنگ دهلی بود. از چاپ مجله برای مسلمانان هند تا اجرای مراسمات مختلف برای تبلیغ انقلاب اسلامی، تنها بخشی از فعالیت‌های او بود. مهدی خواجه پیری و محمدتقی جمشیدی از همکاران و دوستان نزدیک شهید در سفارت ایران بودند. دکتر اختر مهدی هم از همکاران هندی او بود که با هم در چاپ مجله و کارهای فرهنگی همکاری داشتند. گزارش شفاهی زیر، ماحصل گفت‌وگو با این ۳ نفر است.

یکی از اهداف نظام جمهوری اسلامی ایران، صدور انقلاب بود، هدفی که امام



خمینی علیه السلام همواره بر آن تاکید داشتند: «ما به تمام جهان تجربه‌هایمان را صادر می‌کنیم و نتیجه‌ی دفاع و مبارزه با ستمگران را بدون کوچکترین چشم‌داشتی به مبارزان راه حق انتقال می‌دهیم و مسلماً محصول صدور این تجربه‌ها، جز شکوفه‌های پیروزی و





مجلس، شخصیت‌های تاثیرگذار، تجار، هنرمندان و فرهیختگان ارتباط بسیار خوبی داشت. محمدتقی جمشیدی از فعالیت‌های شهید رحیمی در مولتان می‌گوید: «از شخصیت‌های مسلط بر زبان و ادبیات فارسی دعوت می‌کرد و کلاس‌های مختلفی برای ترویج زبان فارسی می‌گذاشت. به برخی خانواده‌ها آموزش‌هایی می‌داد تا بتوانند از این طریق امرار معاش کنند. کسی که به خانه فرهنگ می‌رفت، با خوشحالی بیرون می‌آمد.»

در پاکستان نخست‌وزیر بالاترین مقام اجرائی کشور است. رئیس مجلس هم مقام بسیار بالائی دارد. شهید رحیمی موفق شده بود که در مراسم سالگرد انقلاب یا برخی مراسمات مهمی که داشتند، رئیس مجلس وقت پاکستان را به عنوان مهمان ویژه به مولتان دعوت کند. محمدتقی جمشیدی از فعالیت‌های شهید رحیمی در جو رعب‌آور پاکستان می‌گوید: «از نظر پروتکلی چند نفر بالاتر از ایشان در سفارت ایران بودند ولی در این حد توانایی نداشتند که شخصی مثل رئیس مجلس پاکستان را دعوت کنند. در پاکستان اگر مجلس باشکوهی گرفته شود و کلی شرکت کننده داشته باشد ولی رئیس جمهور یا رئیس مجلس نباشند، آن مجلس را چندان در خور توجه نمی‌دانند. با توجه به فضای رعب‌آور و ترس‌آفرین پاکستان، در انجام این کارها بسیار موفق بود.»

با تلاش‌های شهید رحیمی، خانه فرهنگ مولتان به کانونی برای مسلمانان و علاقه‌مندان به فرهنگ تمدن زبان فارسی ایران تبدیل شده بود. مجموعه کارهای فرهنگی و بازنتاب خارجی آن باعث شده بود که سپاه صحابه و گروه‌های افراطی دیگر، متوجه تاثیرگذاری ایشان بشوند. محمدتقی جمشیدی با توجه به شناختی که از روحیه انقلابی و جهادی شهید رحیمی داشت، اعتقاد داشت که ایشان سالم از پاکستان برنمی‌گردد و به شهادت می‌رسد.



ساختن حوزه‌های متعدد علمیه کرد. حوزه‌های علمیه سلفی تکفیری وابسته به دل‌های نفتی سعودی، به سرعت در حال تزايد بوده و تبلیغاتشان در سطح جامعه شدیداً ضد شیعی بود. در حالی که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در بین مسلمانان هند، پاکستان و افغانستان، اصلاً مقوله شیعه و سنی مطرح نبود ولی این حوزه‌های تکفیری، به حدی نفرت دینی و عدم سازگاری مذهبی را سمیاشی کردند که فضای امنیتی بسیار پرتنش و نگران‌کننده‌ای ایجاد شد. به تدریج کشتن شیعیان و اهل سنت طرفدار وحدت اسلامی افزایش یافت و در اولین حرکت‌شان مرحوم علامه حسینی، نماینده شیعیان پاکستان را به شهادت رساندند. گروهک‌های تکفیری در پاکستان فضای مسمومی به وجود آورده بودند و می‌خواستند که پرسنل و کارکنان سفارت ایران را بترسانند. وجود شهید رحیمی، پراز انگیزه و عشق به انقلاب اسلامی بود و این تهدیدات و فضای مسموم مانع حضور شهید رحیمی در پاکستان نشد. گروه‌های افراطی پاکستان با کشتارها و ترورهای که انجام داده بودند، قصد داشتند فضای رعب و وحشت را به کلیه پرسنل رسمی و حتی خانواده‌های آن‌ها تحمیل کنند. این فضا را با آتش زدن کتابخانه اقبال لاهوری در لاهور به وجود آورده بودند. جو به حدی سنگین شده بود که پرسنل جمهوری اسلامی ایران احساس می‌کردند که خانواده‌های خودشان را هم نمی‌توانند محافظت کنند. خانواده‌ها اغلب شب‌ها با ترس و وحشت می‌خوابیدند. محمدتقی جمشیدی قصد داشت که شهید رحیمی را از ماموریت به مولتان منصرف کند و به او گفته بود که فضای پاکستان برای او و خانواده اش مناسب نیست اما نتوانسته بود او را از انجام ماموریتش باز دارد.

با توجه به تجربیاتی که در هند به دست آورده بود و علاقه‌مندی که به کارهای فرهنگی داشت، خانه فرهنگ مولتان را به کانون فعالیت تبدیل نمود. با علماء شیعه و اهل سنت، نمایندگان

چیزی رسیدیم باید با قاطعیت برخورد کرد.

از کاری که برایش کوچک بود، عصبانی می‌شد ولی در چهره‌اش عصبانیتی نمی‌دید. موقع عصبانیت هیچ حرفی نمی‌زد. آدم خودداری بود. روزی اختر مهدی از دستش عصبانی شده بود ولی شهید رحیمی فقط سکوت کرد. اختر مهدی که این واکنش را دید، او را بغل کرد و بوسید: «آقای رحیمی من عفو و معذرت طلبیدم. عفو می‌طلبم، معذرت می‌طلبم.» شهید رحیمی با لبخندی می‌گوید: «باشه، برو.» اسلام را در زندگی خود جستجو می‌کرد و نه در کتاب‌ها. مسلمانی عمل‌گرا بود. روی محاسبه نفس تاکید داشت و می‌گفت: «فلانی که در راه اسلام شهید شد، آن کار را کرده ولی تو خودت را محاسبه کن که چکار کردی و برای انقلاب چه کار می‌توانی بکنی. تو فکر کن که این کار را درست انجام دادی یا نه؟ اگر در محاسبه نفس احساس کردی که یک جا اشتباهی شده، در پیشگاه پروردگار عذر بخواه.»

از کارهای فرهنگی تصور دیگری داشت ولی نمی‌توانست آن جوری که می‌خواست فعالیت کند. علی‌رغم تمام فعالیت‌ها و تلاش‌هایی که می‌کرد، محیط هند را برای خودش تنگ می‌دانست. محمدتقی جمشیدی از فعالیت‌ها و تلاش‌های شهید رحیمی در هند می‌گوید: «علاقه‌مندی به کار، روابط عمومی مثبت، ارتباط گسترده با علما و با مشایخ مسلمان اعم از شیعه و سنی و تعامل مثبت با نهادهای ذی‌ربط هندی باعث شد که مورد توجه مقامات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی قرار بگیرد. بعد از این‌که از هند برگشت، یکی از گزینه‌های ریاست خانه فرهنگ شهر مولتان در پاکستان بود.»

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و استقبال جهانی که از امام و انقلاب شد، عربستان سعودی با سرمایه‌گذاری‌های بسیار کلان و گسترده در مناطق فقیرنشین پاکستان و افغانستان، شروع به

خواندن این مقاله مجل شما، به این نتیجه رسیدیم که تجدید عقیده کنیم و اعلام می‌کنیم که این‌ها با هم اتصال دارند.»

مظلومیت جمهوری اسلامی سخت آزارش می‌داد، برای همین تا جایی که توان داشت انقلاب اسلامی را به مردم معرفی می‌کرد. حقایق و وقایع انقلاب اسلامی را در قالب زبان فارسی و کارهای فرهنگی آموزش می‌داد. به همکاری اختر مهدی که ترجمه مجله به زبان اردو را به عهده داشت، می‌گفت: «تو نمی‌دانی چه کار با اهمیتی انجام می‌دهی. تو پیام انقلاب اسلامی و شهدای انقلاب را به سراسر دنیای اردو زبان می‌رسانی. می‌دانی این چقدر ثواب دارد؟ تو برای خدا کار می‌کنی. وقتی برای خدا کار می‌کنی، باید مزدش را از خدا بطلی.»

فردی به نام اسد رضا مدرسه ای دینی در روستای شیعه نشین «مظفرنگر» تأسیس کرده بود. مدرسه تازه داشت پا می‌گرفت و طلبه زیادی نداشت. شهید رحیمی زیاد به آن جا می‌رفت و به اسد رضا کمک می‌کرد. اکثر ارتباط با علما مثل سید علی تقوی امام جمعه مسجد جامع و یا دعوت کردن از علما به عهده او بود. آقای خواجه‌پیری درباره تلاش‌های شهید رحیمی در ارتباط با علمای هند می‌گوید: «در این جا دعوت‌هایی داشتیم که بالای هزار نفر شرکت می‌کردند. ارتباط با علما، دعوت از آن‌ها، انجام امور آن‌ها از جمله کارهایی بود که او انجام می‌داد. با تمام این مسئولیت‌های سنگین و فشارهایی که روی او بود، باز فکر می‌کرد که هنوز کاری انجام نشده است.»

با کارمندان محلی و افراد مختلف رابطه عاطفی عجیبی داشت. اگر به کارمندان می‌گفت که این کار را بکن، واقعاً با دل و جان آن کار را انجام می‌دادند. با افراد بی‌تکلف بود. بیشتر اهل مشورت بود ولی بعد از مشورت، اهل دستور می‌شد. همیشه می‌گفت: «شوری بینهم، اصلاً قرآن گفته بیا مشورت کنیم ولی وقتی به قطع

